

قحطی معنا میان نامها

دکتر عبدالله نصری

تحلیل و بررسی کثرت گرایی

اشاره

پلورالیسم (pluralism) به معنی تکثرگرایی یا کثرت گرایی است. کثرت گرایی در اینجا بامسئله وحدت و کثرت که در فلسفه مطرح است تفاوت‌های بسیار دارد. تکثرگرایی در اینجا به معنی اصالت تنوع اندیشه‌ها، فرهنگ‌ها و حقانیت ادیان مختلف و درست بودن ارزشهای متعارض است.

«آنچه پلورالیستها ادعا می‌کنند این است که ارزشهای متعارض و ناسازگاری وجود دارد که همه آنها درست است.»^(۱)

نوشتار حاضر از دویخش کلی تشکیل شده است. دربخش نخست، مطالبی درباب زمینه‌های پیدایش پلورالیسم، مبانی پلورالیسم، ارتباط پلورالیسم و ادیان، لوازم پلورالیسم و مبانی و لوازم وحدت گرایی بیان شده است. دراین بخش علی‌رغم اینکه از کثرت گرایی دینی سخن رفته است، اما صبغه بحث، بیشتر پیرامون کثرت گرایی و پلورالیسم فرهنگی، خصوصاً ارزشی و اخلاقی است. اما بخش دوم، مربوط است به نقد و بررسی یکی از مقالاتی که اخیراً درباب پلورالیسم دینی در جامعه ما انتشار یافته است.



را معیار اندیشه‌های خود می‌دانند. یعنی این سخن که انسان معیار شناخت انسان است و هر انسانی براساس اندیشه خود در مورد انسان و جهان سخن می‌گوید. امروزه پلورالیستهای فلسفی به اختلاف زبانها و چارچوبهای شناختی و تفاوت فرهنگها تاکید می‌ورزند تا نشان دهند که هرگز به حقیقت واحد نمی‌توان رسید. اصحاب هرمنوتیک نیز که بنا را بر تأویلهای گوناگون در شناخت واقعیات نهاده‌اند معتقدند که ملاکی واحد و دقیق وجود ندارد تا فرد را از نسبی‌گرایی نجات دهد. به زعم آنها هر کس براساس پیشفرضهای ذهنی خود،

از نظر پلورالیستها، ارزشهای بسیار داریم که قابل تحویل به یکدیگر نیستند. این ارزشها هر چند حقیقی هستند، اما در معرض سلیقه‌های مختلف قرار می‌گیرند و گاه با یکدیگر تزاخم پیدا می‌کنند و حتی ممکن است با یکدیگر تعارض و تناقض داشته باشند.

از نظر پلورالیستها هیچ معیار اخلاقی وجود ندارد تا مطابق آن همه رفتارهای انسان شکل بگیرد، بلکه تعدادی از اصول اخلاقی وجود دارد که به طور مساوی اساسی و حقیقی هستند و پاسخهای متعارض به مسایل اخلاقی ممکن است که همگی صحیح باشند.



واقعیات عالم تکوین و تشریح را درک می‌کند و فهم هیچ فرد از درک یک متن همسان با درک دیگری نیست. انسانها همواره با تأویلهای گوناگون روبرو هستند و هیچ گاه به قطع نمی‌توان تأویلی را بر تأویلی دیگر ترجیح داد و حقانیت آن را ادعا کرد.

برخی از فیلسوفان علم با آنکه از عقلگرایی انتقادی سخن گفته‌اند، با اندیشه‌های خود راه نسبی‌گرایی را هموار کرده‌اند. اشخاصی مانند کارل پوپر این باور را

زمینه‌های پیدایش پلورالیسم

رواج اندیشه‌های نسبی‌گرایانه در عصر حاضر زمینه افکار پلورالیستی را فراهم آورده است. وقتی بنا شود که حقیقت نسبی باشد، یعنی درک واقعیات نسبت به اشخاص در زمانها و جوامع و فرهنگهای مختلف متغیر باشد، دیگر راهی برای نیل به حقیقت واحد وجود نخواهد داشت. نسبی‌گرایی مبنای پلورالیسم فلسفی است. پلورالیستهای فلسفی سخن پروتاگوراس

مطرح کرده‌اند که بر مبنای هیچ نظام عقلانی نمی‌توان یک نظام ارزشی را برتر از نظام ارزشی دیگر تلقی کرد و برای آن حقیقت مطلق قایل شد.

اختلاف نظرها و تفسیرهایی هم که در ادیان مختلف در زمینه مفاهیم دینی وجود دارد، از عوامل پلورالیسم بوده است. چون پلورالیستها با عقاید مختلف در ادیان روبرو شدند و نتوانستند همه آنها را زیر چتر واحدی جمع کنند و هیچ معیار و ضابطه‌ای را هم برای پذیرش یکی و نفی دیگری سراغ نداشتند، لذا از نظر معرفت‌شناسی به این نتیجه رسیدند که برای همه ادیان حقانیت قایل شوند. در ادیان برخی مفاهیم مورد اختلاف است. حتی مفاهیم اصلی مانند خدا و صفات وی، نبوت، معاد، راه رستگاری و نجات، رابطه انسان با خدا و محتوای ادیان مورد تفسیرهای گوناگون قرار گرفته است.^(۲)

تحریف مذاهب و ادیان مختلف یکی از عوامل پلورالیسم بوده است. از یکسوی برخی نمی‌خواهند دین را نفی کنند و از سوی دیگر در می‌مانند که کدامیک از ادیان را انتخاب کنند.

برخی از طرفداران ادیان و مذاهب گوناگون نیز برای حفظ دین و مذهب بناگزی حقانیت همه ادیان را مطرح می‌سازند تا در میان آنها دین خود را قابل پذیرش سازند. به بیان دیگر برخی از متفکران غربی از این جهت پلورالیسم را مطرح کرده‌اند تا دین خود را در کنار ادیان حقیقی حفظ کنند. این متفکران برای آنکه از یکسوی دین خود را حفظ کنند و از سوی دیگر چون تحریفات و تناقضات بسیار در متون مقدس می‌بینند، لذا از پلورالیسم دفاع می‌کنند. محققانی هم که تجربه دینی را در ادیان اصل می‌دانند و به مسئله تکالیف دینی بی‌اعتناء هستند از طرفداران پلورالیسم می‌باشند. محققان غربی که پلورالیسم را مطرح کرده‌اند به بررسی ادیان و کتب مقدس نپرداخته‌اند تا میان کتابهای آسمانی تحریف شده با قرآن کریم که تحریف نشده است تمایز قایل شوند. اگر کسی کتاب مقدس خود را تحریف

ناشده بداند و در عین حال آن را جامع تلقی کند دیگر نمی‌تواند به پلورالیست اعتقاد پیدا کند.

در مجموع می‌توان گفت، مشکلات فلسفه اخلاق و تعارض در ارزشها، وجود تئوریهای متعارض در علوم، پیچیده بودن شناسایی حقیقت و مسایل مربوط به هر منوتیک و نسبیت حقیقت، راه و روشهای مختلف زندگی در فرهنگهای گوناگون، دفاع از دین خود و لزوم مدارا و تسامح از عوامل زمینه ساز پلورالیسم بوده‌اند.

آیزابا برلین از جمله متفکرانی است که پلورالیسم را مطرح کرده است^(۳). از نظر وی و طرفدارانش:

۱- هر فرهنگی دارای ارزشهای خاص خود است که ممکن است با ارزشهای ما ناسازگار باشد. ما آن ارزشهای متعارض با ارزشهای خود را می‌توانیم درک و تجزیه و تحلیل کنیم.

شاید این تصور پیش آید که اگر ما قدرت بررسی اعتقادات و ارزشهای فرهنگهای دیگر را داریم، در صورتی که آنها درست و حقیقی باشند باید آنها را بپذیریم و از ارزشها و اعتقادات خود دست برداریم، اما پلورالیستها معتقدند که نیازی چنین امری نیست. یعنی با وجود آنکه ارزشهای بیگانه درست و حقیقی هستند و با ارزشهای مانیز در تعارض هستند لزومی ندارد که از ارزشهای خود دست برداریم.

۲- فهم ارزشها و اعتقادات دیگران مستلزم توافق با آنها نیست. ما می‌توانیم ارزشها و اعتقادات دیگران را بفهمیم و حتی دریابیم که غلط هستند و در عین حال با آنها همدلی داشته باشیم. به بیان دیگر می‌توانیم سایر اعتقادات و ارزشها را نقد کنیم و در عین حال با آنها همدلی و هماهنگی داشته باشیم.

۳- از آنجا که انسانها دارای قوه عقل و اندیشه‌اند، لذا می‌توانند ارزشهای متفاوت و متعارض داشته باشند. از نظر پلورالیستها نمی‌توان دستگاهی از ارزشها ارائه داد که احکام کاملاً عقلانی داشته باشد، بلکه باید دستگاههای مختلفی از ارزشها را مطرح کرد، هر چند با یکدیگر تعارض و ناسازگاری داشته باشند.

پلورالیستها مخالف این نظریه هستند که فقط یک دستگاه از اعتقادات و ارزشها وجود دارد که حقیقت دارد و باید آن را بپذیرفت. آنها ادعا می‌کنند که برای هر نوع نظام عقیدتی و ارزشی - هر چند غلط باشد - باید حقانیت قایل شد. حتی اگر ما به خطا بودن یک نظام اعتقادی و ارزشی علم پیدا کنیم لزومی به نفی آنها وجود ندارد. اگر انسانی دریابد که برخی از اعتقادات و ارزشهای غلط و خطاست ضرورتی ندارد که آنها را تغییر دهد و یا از آنها دست بردارد. هر کس می‌تواند هر نوع نظام ارزشی و اعتقادی را بپذیرد. پلورالیستها ادعائی‌کننده‌ای چون به حقیقت دسترسی نداریم، لذا باید به آنچه اعتقاد پیدا کرده‌ایم بسنده کنیم، بلکه می‌گویند که بشر می‌تواند به حقیقت دسترسی پیدا کند، اما لازم نیست که عقاید خود را تغییر دهد. در بحث از اختلاف فرقه‌ها حافظ می‌گوید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر به

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
از نظر حافظ فرقه‌های مختلف چون به حقیقت دسترسی پیدا نکردند راه غلط را پیش گرفتند، اما پلورالیستها معتقدند که انسان از راههای مختلف می‌تواند به سرمنزل مقصود برسد و لزومی به طی کردن صراط مستقیم حقیقت نیست.

۴- گاه میان ارزشها تعارض پیش می‌آید و نمی‌توان دریافت که باید کدام ارزش را بپذیرفت و کدام را نفی کرد. مثال بارزی که می‌زنند مسئله آزادی و مساوات است. این ارزشها در شرایطی با یکدیگر تلافی پیدا می‌کنند. یعنی اگر آزادی را بخواهیم باید عدالت را کنار بگذاریم و اگر عدالت را بخواهیم باید آزادی افراد را محدود سازیم. در واقع مواردی وجود دارد که افراد در انتخاب صحیح میان آزادی و عدالت با یکدیگر توافق ندارند.

برخی از محققان غربی تعارض در ارزشها را به صورت زیر مطرح کرده‌اند.

۱- وظایف ممکن است با یکدیگر تعارض داشته باشند. برای مثال گاه خود را در موقعیتی می‌بینیم که

دروغ گفتن را انکار می‌کنیم، چراکه احساس می‌کنیم با راستگویی موجبات ضرر زدن به دیگران را فراهم می‌سازیم.

۲- ایدآلها ممکن است با یکدیگر تعارض داشته باشند. مثلاً میان آزادی و مساوات کشمکش وجود داشته باشد.

۳- مفهوم خوبی از نظر افراد و مکاتب مختلف است. به بیان دیگر مفهومی جامع و فراگیر از خوبی که مورد اتفاق همه باشد وجود ندارد.

۴- استدلالهای مختلفی در مورد اخلاق وجود دارد. برای مثال بعضی ملاک عمل اخلاقی را نتایج آن می‌دانند. یعنی فعل خوب را چیزی می‌دانند که نتایج مثبت به بار آورد، در حالی که بسیاری از فیلسوفان صرفنظر از نتایج عملی اخلاقی، به بررسی درستی و نادرستی آن می‌پردازند. (۴)

برای بیان تعارض میان ارزشها یکی از پلورالیستها این مثال را می‌زند: فرض کنید که فردا باید با خانواده خود به پیک‌نیک برویم. پس از آنکه به خانواده خود چنین قولی را دادیم، دوستی از سفر می‌آید و از ما می‌خواهد تا حتماً با او از مکانی بازدید کنیم. از یکطرف ملاحظه دوستی، ما را ملزم می‌سازد تا فردا را با او سپری کنیم و از طرف دیگر روابط و الزامات خانوادگی ما را ملزم می‌سازد تا فردا همراه آنها باشیم و این دو الزام نیز با یکدیگر قابل جمع نیستند و هیچ یک از این دو نیز الزام آورتراز دیگری نیست و هر فرد عاقلی ممکن است راهی متضاد با دیگری انتخاب کند.

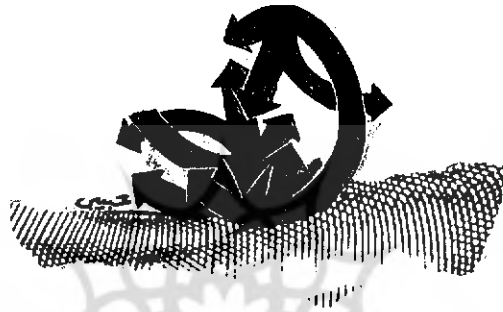
برخی از محققان که پیرامون پلورالیسم بحث کرده‌اند بر این اعتقادند که در این گونه موارد تعارضها حقیقی نیستند. یعنی نمی‌توان از آن برای پلورالیسم در حقیقت استفاده کرد.

برخی از پلورالیستها مانند ویلیام william معتقدند که باید میان «باید اخلاقی» و «باید عملی» تمایز قایل شد. بسیاری از کارهای روزمره ما، در قلمرو مسایل اخلاقی قرار نمی‌گیرد و بخوبی می‌توان دریافت که چه

باید کرد؟ برای مثال این که من فردا به گردش بروم یا نروم هیچ الزامی اخلاقی را در بر ندارد. از نظر ویلیام «باید عملی» غیر از «باید اخلاقی» است. (۵)

عدم درک حقیقت نیز از مواردی است که موجب اعتقاد به پلورالیسم شده است. برخی از پلورالیستها معتقدند چون حقیقت بسادگی قابل کشف نیست، باید کثرت تئوریا را پذیرفت. تئوریهای متعارضی وجود دارد که هر یک شانس مساوی برای حقیقت و صدق دارد، لذا باید حقانیت تئوریهای مختلف را - لاقبل به طور موقت - پذیرفت. البته برخی از پلورالیستها

جغرافیایی و تاریخی دانسته‌اند. به بیان دیگر شرایط مختلف جغرافیایی و تاریخی موجب شده تا افراد در مکانها و زمانهای مختلف راههایی متفاوت با یکدیگر در زندگی انتخاب کنند. به بیان دیگر اوضاع و احوال طبیعی و تاریخی عامل اساسی شیوه‌های زندگی است. ۲- متفکرانی مانند هردر herder و شلی shelly که رومانیکها Romantics نامیده شده‌اند بر این اعتقادند که انسانها به عنوان موجوداتی که دارای تخیل هستند و خلاقیت و آزادی دارند و از افکار متفاوت برخوردارند، اهداف ارزشی مختلف دارند و سازمانها و نهادهای



معتقدند که در مورد حقایقی که واضح و روشن هستند و یا خطاهایی که آشکار هستند نمی‌توان از مدارا و تسامح و کثرت دیدگاهها سخن گفت. فقط در مواردی که تئوریهای مختلف مطرح می‌شوند و نمی‌دانیم که کدام حق است و کدام باطل و یا احتمال می‌دهیم که در هر یک، عناصری از حقیقت وجود داشته باشد باید مدارا و تسامح را بپذیریم.

پلورالیستها بر راه و روشهای مختلف زندگی تاکید دارند. این یک واقعیت تاریخی است که افراد همواره راههای مختلفی را در زندگی فردی و اجتماعی خود انتخاب می‌کنند. در میان ملتها و فرهنگهای گوناگون انواعی از راه و روشهای زندگی را می‌بینیم. این سؤال نیز همواره برای متفکران مطرح بوده که چرا راههای زندگی مختلف است و چگونه باید نظامهای گوناگون اخلاقی را تبیین نمود. در اینجا چند پاسخ داده شده است:

۱- برخی مانند منتسکیو و هولباخ که آنها را طبیعت‌گرایان Naturalist نامیده‌اند، اختلاف در راه و روشهای زندگی را ناشی از اختلاف در شرایط آب و هوا و عوامل

اجتماعی مختلفی را پایه‌گذاری می‌کنند و در نتیجه راههای متفاوتی را برای زندگی انتخاب می‌کنند. تفاوتها محصول عوامل خارجی نیستند، بلکه ریشه در طبیعت خلاق بشر دارند.

۳- راسیونالیستها Rationalists نیز تفاوت در روشهای زندگی را به معلول ظرفیتهای متفاوت عقلی و اخلاقی افراد می‌دانند. اگر افراد از ظرفیتهای یکسانی برخوردار بودند، راههای همسانی را انتخاب می‌کردند و به ارزشها و ایدئولهای مشترک می‌رسیدند. از نظر راسیونالیستها کثرت و تنوع راههای زندگی اجتناب‌ناپذیر است، همان‌گونه که اختلاف در شکل و اندازه افراد جبری است.

۴- لیبرالها بر این اعتقادند که بشر می‌تواند به یک سلسله اصول اخلاقی دست‌یابد تا راه صحیح را در زندگی خود انتخاب کند. هر چند برخی از لیبرالها نسبت به مفاهیم متفاوت خوبی خشتی هستند، اما مفاهیم غیرلیبرالی را به عنوان مفاهیم ناقص و بی‌ارزش رد می‌کنند.

لیبرالها معتقدند که انسانها به خاطر برخورداری از عقل و آزادی و تعیین بخشی به خود، می‌توانند راه خود را انتخاب کنند.

زندگی صحیح فقط در جامعه‌ای تحقق دارد که نظم و قانون بر آن حاکم است. از این روی افراد باید در تحقق جامعه مدنی که حقوق و احترام مساوی برای افراد قایل است تلاش کنند. افراد باید هم آگاهانه دست به انتخاب بزنند و هم به نقادی خود پردازند. از نظر لیبرالها راههای مختلف زندگی را از نظر قانونی باید پذیرفت، هر چند به طور مساوی خوب نیستند. قانونمند کردن راههای مختلف زندگی برای لیبرالها اهمیت بسزایی دارد. بسیاری از محققان غربی که پیرامون پلورالیسم بحث کرده‌اند. بر این اعتقادند پلورالیسم برخاسته از لیبرالیسم است و برخی نیز دیدگاهی متفاوت دارند. یعنی پلورالیسم را برخاسته از لیبرالیسم نمی‌دانند. (۶)

۵- مارکسیستها نیز تفاوت در روشهای زندگی را ناشی از مراحل تاریخی می‌دانند. آنها به جبر تاریخ اعتقاد دارند. یعنی در هر مرحله از مراحل پنجگانه تاریخ، انسانی متناسب با آن مرحله به وجود می‌آید که دارای روش خاصی در زندگی است. برای مثال انسانها در دوره برده‌داری به دو گروه برده و صاحب برده تقسیم می‌شوند که هر یک از آنها از روش خاصی در زندگی پیروی می‌کنند که با گروههای انسانی در دوران دیگر متفاوتند.

۶- طرفداران مکتب اگزیستانسیالیسم راه و روشهای مختلف زندگی را بر اساس انتخابهای افراد توجیه می‌کنند. از آنجا که انسان موجودی آزاد و مختار است و هیچ عاملی جز انتخابهای او در زندگی مؤثر نیست، لذا هر انسانی دست به انتخابی خاص می‌زند و روش ویژه‌ای را در زندگی خود انتخاب می‌کند. به تعداد انتخابهای افراد می‌توان راه و روشهای مختلفی را در زندگی مطرح کرد. هر کس برای خود روش و مسیری خاص را در زندگی بر می‌گزیند.

گروه اول که طبیعت‌گرایان هستند هر چند راه و

روشهای مختلف را می‌پذیرند، ولی پلورالیست نیستند، روماتیسیها نیز ارزشهای کثیر را می‌پذیرند و برخی از آنها نیز چون کثرتها را ارزشگذاری می‌کنند و حقانیت آنها را می‌پذیرند پلورالیست هستند. راسیونالیستها در مورد کثرت ارزشها دید خاصی دارند. آنها خیر و خوبی را تابع حقیقت می‌دانند و اصرار می‌ورزند که خوبی و خیر، حقیقت و ماهیت منحصر بفرد دارد. یعنی یک چیز یا خوب است و حقیقت دارد و یابد است و غلط. لذا یک چیز نمی‌تواند در یک جامعه خوب باشد و در جامعه‌ای دیگر بد. هر چند افراد جوامع، راههای مختلفی را بر می‌گزینند ولی فقط یک راه زندگی برای انسانها درست و بهترین است. در واقع چون راسیونالیستها حقانیت ارزشهای کثیر را نمی‌پذیرند، لذا پلورالیست نیستند.

مارکسیستهای پلورالیست نیستند، زیرا هر نوع روش زندگی را درست تلقی نمی‌کنند. هر چند در مراحل مختلف تاریخی راه و روشهای مختلف زندگی وجود دارد، ولی همه آنها حقانیت ندارند، بلکه فقط آن راه و روشی که در دوران سوسیالیسم حاکم می‌شود حق است و قابل پذیرش.

اگزیستا نسیالیستها هم پلورالیست هستند، زیرا ملاک خیر و خوبی را انتخابهایی می‌دانند که افراد بر اساس صداقت انجام می‌دهند. از آنجا که هر فردی خود دست به انتخاب می‌زند و ملاکی برای درستی و نادرستی انتخابهای فرد خارج از وی وجود ندارد، اگر افراد بر اساس صداقت دست به انتخاب بزنند کارشان درست است و گرنه غلط. با این بیان افراد مختلف ممکن است بر اساس صداقت دست به انتخابهای مختلف بزنند که همه آنها درست خواهد بود.

مبانی پلورالیسم

کثیر گرایان برای پذیرش راههای مختلف زندگی و نظامهای متضاد اخلاقی و حقانیت قایل شدن برای ادیان گوناگون بر چند مطلب تاکید دارند.

۱- وحدت‌گرایان معتقدند که بشر می‌تواند حقیقت نهایی را دربارهٔ زندگی درک کند و دریابد که چگونه باید زندگی کند. اما تکثرگرایان معتقدند که انسانها نمی‌توانند بهترین راه زندگی را شناسایی کنند تا همهٔ انسانها از یک شیوهٔ زندگی پیروان کنند. از نظر آنها سه عنصر ماهیت انسان، محدودیتهای شرایط انسانی و محدودیتهای زندگی اجتماعی موجب می‌شود تا انسانها نتوانند بهترین راه زندگی را تشخیص دهند. بررسی ماهیت انسانها نشان می‌دهد که افراد دارای نگرشها و خلق و خویهای متفاوت و متضاد هستند و تحقق برخی از آنها موجب می‌شود تا برخی دیگر تحقق پیدا نکنند و هر انسانی فقط برخی از خصوصیات خود را به فعلیت برساند.

محدودیتهای شرایط انسانی نیز بر این اصل مبتنی است که ظرفیتهای توانمندیهای انسانی محدود است و هیچ فردی نمی‌تواند همهٔ ظرفیتهای خود را بسط دهد. و هر انسانی براساس به فعلیت رساندن استعدادها و توانمندیهای خود نوعی خاص از زندگی را انتخاب می‌کند. محدودیتهای زندگی اجتماعی نیز ایجاب می‌کند که هر گروهی نظم اجتماعی خاصی را برگزیند. تعارض ظرفیتهای بشری در جامعه نیز موجب می‌شود تا راههایی را که انسانها در زندگی خود انتخاب می‌کنند گاه متعارض با یکدیگر باشند.

۲- نسبی‌گرایی اخلاقی یکی از مبانی پلورالیسم است. برخی از محققان غربی نظامهای اخلاقی و طرفداران آنها را به دو گونه تقسیم کرده‌اند: (۷)

الف - عینی‌گرایان اخلاقی Ethical objectionists که معتقدند فقط یک نظام صحیح اخلاقی وجود دارد. و اصول اساسی اخلاقی که در تعارض با یکدیگر باشند صادق نیستند.

ب - نسبی‌گرایان اخلاقی Moral Relativists که معتقدند فقط یک نظام اخلاقی صادق وجود ندارد. پروتاگوراس می‌گوید که اعتقادات اخلاقی همه افراد درست است. احکام اخلاقی نسبت به

اشخاص و جامعه‌ای که آن را مطرح می‌کند درست است. نسبی‌گراها اصول اخلاقی را قیاس‌ناپذیر می‌دانند و معتقدند که هر یک از نظامهای اخلاقی به یک معنا درست است. در واقع کثرتی از نظامهای اخلاقی بر رفتار بشر صدق می‌کند.

۳- ارزشها نیز گاه با یکدیگر در تعارض هستند. یعنی شرایطی برای انسانها پیش می‌آید که در آن شرایط نمی‌توان برخی از ارزشها را با یکدیگر جمع کرد. نظیر عدالت و رحمت، احترام گذاشتن و تأسف خوردن، مساوات و برتری، عشق و بی‌غرضی، وظایف اخلاقی نسبت به هموعان و دوستان و خویشاوندان، آزادی و مساوات. از آنجا که نمی‌توان گفت که کدامیک از ارزشهای متضاد در شرایط خاصی ترجیح پیدا می‌کنند، لذا سخن گفتن از آن نوع راه زندگی و شیوه انتخاب که بالاترین خوبی را ارائه دهد نامعقول است. از نظر تکثرگرایان نمی‌توان سلسله مراتبی از ارزشها را قایل شد. چون در آن صورت باید ارزشهای مختلف را به یک ارزش حاکم Single Master Value ارجاع داد و در ضمن پذیرفت که ارزشها را می‌توان مستقل از نوع فاعلها تعریف کرد. خلاصه چون تواناییها، ارزشها، فضایل و ایده‌های افراد مختلف گاه با یکدیگر در تعارض‌اند، لذا هیچ نوع راه زندگی یا نظام اخلاقی واحد نمی‌تواند مرتبه و درجه کاملی از امکانات بشری را عرضه کند.

۴- انسانها فاقد یک معیار و مرجع حاکم هستند که بر مبنای آن به زندگی و رفتارهای خود شکل ویژه‌ای ببخشند. انسانها فاقد یک نقطه ارشمیدسی هستند تا از آن جا به خود و فرهنگ شان بنگرند. چند تکیه‌گاه یا نقطه نظر ارشمیدسی دارند که به صورت روشن می‌توانند راههای کثیر زندگی را انتخاب کنند.

۵- پلورالیستها معتقدند که در عرصهٔ دین‌شناسی قول هیچ کس حجت نیست. هیچ تفسیری از کتاب مقدس را نمی‌توان تفسیر نهایی تلقی کرد. اختلاف نظرهای بسیاری که در مورد مسیحیت وجود دارد

موجب شده تا برخی از متفکران مسیحی چون لیبرالهای طرفدار پروتستانتیسم بر این نکته تأکید ورزند که هیچ تفسیر سنتی از کتاب مقدس قابل پذیرش نیست و باید تفسیر غیر سنتی را پذیرفت و در ضمن برای قول هیچ فردی نباید حجیت قایل شد.

۶- پلورالیستها گوهر دین را تجربه دینی می‌دانند. جان هیک و طرفداران وی تصور کرده‌اند که با طرح تجربه دینی هم می‌توانند ایمان را معقول و مقبول سازند و هم اختلاف میان ادیان را برطرف سازند. در واقع برخی از متفکران مسیحی چون از یکسوی با عقایدی در مسیحیت مواجه شده‌اند که معقول نیست و از سوی دیگر با استدلالهای عقلی نمی‌توان در حل اختلافات ادیان به نتیجه رسید، لذا به این نتیجه رسیده‌اند که باید اساس و گوهر دین را تجربه دینی تلقی کرد. و وقتی هم که تجربه دینی اشخاص ملاک پذیرش یک دین قرار گیرد هر فردی با تجربه خاص خود می‌تواند دینی را برگزیند. در این حال اختلاف میان ادیان به این صورت حل می‌شود که هر دینی دارای قشر یا امور ذاتی و عرضی و گوهر و صدفی است که گوهر و لب آن را با تجربه دینی می‌توان درک کرد و در این زمینه میان ادیان مختلف هیچ اختلافی نیست و اختلاف عقاید و احکام شرایع نیز از امور قشری یا عرضی است که صدف دین به شمار می‌رود و به راحتی می‌توان آنها را کنار نهاد.

۷- چون در فرهنگهای مختلف راههای مختلف برای زندگی انتخاب می‌شود، با مطالعه فرهنگهای دیگر می‌توان هر آنچه را که در آن فرهنگها مفید و جذاب است برای زندگی خود برگزید.

پلورالیستها بر این اعتقادند که فرهنگ در انسان ریشه دارد و در فرهنگهای گوناگون انسانها به گونه‌های مختلف زندگی می‌کنند و معیاری هم نداریم که کدام نوع زندگی را می‌توان کامل یا برتر دانست و بقیه را غلط و گمراه کننده تلقی کرد، لذا براساس اندیشه خود می‌توان فرهنگهای مختلف را نقد کرد و به اخذ و اقتباس از آنها

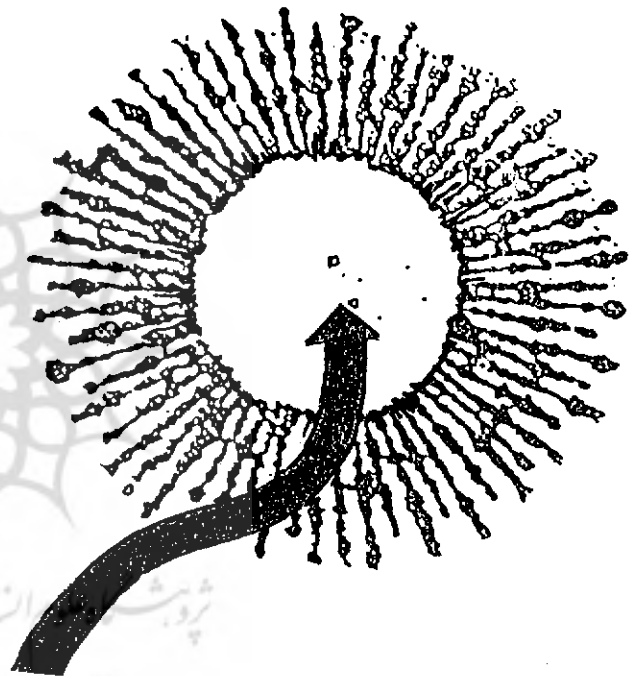
پرداخت. ما می‌توانیم با صاحبان فرهنگهای مختلف به گفتگو پردازیم و بر غنای فرهنگ خود بیافزاییم. در واقع اختلافات فرهنگی از یکسوی محدودیتهای انسانی را نشان می‌دهد و از سوی دیگر راه‌هایی معتدل از آنها را.

۸- اختلاف نظر میان اندیشمندان در شناسایی راههای زندگی و ارائه نظام اخلاقی از دیگر عوامل گرایش به تکثرگرایی است. از افلاطون و ارسطو گرفته تا آگوستین و توماس آکوئینی و استوارت میل و اندیشمندان معاصر هیچ یک تبیین هماهنگی و واحد درباره راه و شیوه زندگی ارائه نمی‌دهند. در عین حال این متفکران اختلافات را به عنوان انحراف و نشانه آسیب شناسی اخلاقی می‌دانند. افلاطون و ارسطو، غیر یونانیها را بربر تلقی می‌کردند، آگوستین و توماس نیز غیر مسیحیها را بی اعتقاد می‌دانستند. مسیحیان نیز کسانی را که آموزه‌های مسیحی را باور ندارند همواره رافضی به شمار آورده‌اند. مارکسیستها نیز همه مذاهب، آیینها و راههای غیر سوسیالیستی زندگی را، طبقاتی و غیر انسانی دانسته‌اند. لیبرالها نیز همه راههای غیر لیبرالی زندگی را نامعقول می‌دانند.

تکثرگرایان برو حد تگرایان این ایراد را وارد می‌سازند که آنها فقط اندیشه و راه و روش خود را ایده‌آل و حق تلقی می‌کنند و بقیه را غلط و باطل می‌دانند. به این وسیله و حد تگراها، عدم تساهل را پیشه می‌کنند. برخی از وحدتگراها، وقتی با روشهایی غیر از راه و روش خود مواجه می‌شوند، از موضع حذف یا خشونت با آنها برخورد می‌کنند. البته برخی از آنها نیز راه و روش صلح آمیز را دنبال می‌کنند. افلاطون و ارسطو چون بربرها را ناقص می‌دانند که شایسته تربیت نیستند در برابر آنها موضع خصمانه می‌گیرند، اما مسیحیان در برابر دیگران موضع صلحجویانه اختیار می‌کنند، و وظیفه خود می‌دانند تا وحی الهی را به گوش دیگران برسانند و آنها را هدایت کنند.

اینکه هر گروهی فقط پیروان خود را می‌پذیرد و

دیگران را طرد می‌کنند موجب شده تا جمعی از پلورالیسم دفاع کنند. همان گونه که اشاره کردیم از عوامل اجتماعی طرح مسئله پلورالیسم، نزاع و جنگهای فرقه‌ای بوده است. چون در طول تاریخ میان فرق مختلف، جنگ و نزاعهای فکری و عقیدتی رواج داشته، لذا برخی از متفکران، پلورالیسم را برای روش مسالمت آمیز مطرح کردند. در حالی که لازمه برخورد مسالمت آمیز پذیرش پلورالیسم نیست. اشتباه اساسی پلورالیستها در همین جاست. آنها تصور کرده‌اند که بدون اعتماد به پلورالیسم پیروان ادیان و فرهنگها و فرق



مختلف نمی‌توانند زندگی مسالمت آمیز داشته باشند. همچنین پلورالیستها به وضع موجود نگاه می‌کنند و می‌گویند اگر فقط یک راه صحیح زندگی وجود دارد، پس چرا متفکران اینهمه با یکدیگر اختلاف نظر دارند. در واقع پلورالیستها نگران آن هستند که وحدت‌گراها راه و روشهای دیگر انسانها را در زندگی بد تلقی کنند و با افراد غیر خودی براساس عدم تسامح رفتار کنند. آرنولد توین بی Arnold Toynbee که از طرفداران تکثرگرایی است به جهت تحقق مدارا، تسامح آن را پذیرفته است. از نظر وی اگر طرفدار تکثرگرایی باشیم، همان گونه که اعتقادات خود را حقیقی و صادق می‌دانیم، برای ادیان

دیگر نیز حقانیت قابل خواهیم شد. یعنی الهی بودن آنها را خواهیم پذیرفت و اینکه هر دینی با راه و روش خود نشان از حقیقت الهی دارد. (۸)

پلورالیسم و ادیان

یکی از عواملی که موجب شده تا پلورالیسم مطرح شود پذیرش ادیان مختلف بوده است. اگر بنا شود که انحصارگرایی و وحدتگرایی را بپذیریم باید یک مذهب را حق و بقیه را باطل تلقی کنیم. اما اگر تکثرگرایی را بپذیریم برای همه مذاهب حقانیت قابل خواهیم شد. اگر براساس وحدتگرایی نظر دهیم با اختلاف میان ادیان چه باید بکنیم؟ برخی از ادیان به خدایان دو گانه معتقدند و برخی به خدایان سه گانه و جان هیک J.Hick اصرار دارد که هر یک از مذاهب بزرگ هر چند رویکردهای مختلف نسبت به الوهیت دارند ولی همواره الوهیت را مطرح کرده‌اند. ادیان مختلف تصورات و مفاهیم و حتی پاسخهای مختلف نسبت به واقعیت یا غایت وجود انسان دارند. همه ادیان از نجات بشرو راههای نجات او سخن به میان آورده‌اند و مامی توانیم بیانات مختلف از نجات را بپذیریم، بدون آنکه یکی را حقیقی و دیگری را باطل تصور کنیم.

مسیحیت بر این اعتقاد است که واجد «حقیقت انحصاری» است، چرا که خدا در شخص مسیح حلول کرده و مسیح هم واجد وحی الهی است. از نظر جان هیک پلورالیسم این اعتقاد را رد می‌کند که مسیحیت واجد حقیقت مطلق و انحصاری است.

جان هیک پلورالیسم را یک «انقلاب کپرنیکی» برای مذهب تلقی می‌کند و مسیحیت را فقط به عنوان یکی از «جهانهای ایمان» می‌پذیرد، نه حقیقت انحصاری.

جان هیک به بررسی این نظریه پرداخت که مسیحیت تنها دین فراگیر است. از نظر وی هر یک از ادیان بزرگ جهانی راهی برای نیل به نجات و تجربه کردن ایمان و پاسخگویی به واقعیت نهایی را که خداست مطرح می‌سازد. وی برای نامگذاری یکی از

کتابهای خود از تمثیل رنگین کمان استفاده می‌کند. همانطور که نور خورشید را می‌توان به رنگهای مختلف تجزیه نمود. تمثیل رنگین کمان نیز نشان از تجزیه نور ایمان به وسیله فرهنگهای مختلف دارد. یعنی در هر فرهنگی ایمان به خدا به گونه‌ای خاص متجلی می‌شود و نباید فقط مسیحیت را تنها دین بر حق دانست. برای یهودیت، اسلام، بودایسم و سایر ادیان نیز باید حقی قایل شد و پذیرفت که هر یک از آنها می‌توانند راهی برای نجات را نشان دهند. به بیان دیگر صراطهای گوناگون یا به بیان دیگر راههای نجات مختلف در ادیان وجود دارد. (۹)

ادعای حقیقت در ادیان براساس متن و حیاتی شکل می‌گیرد. یعنی اگر دینی بتواند اثبات کند که «متن و حیاتی» در اختیار دارد. یعنی کتاب مقدس وی همان وحی الهی است، لذا می‌تواند ادعا کند که حقیقت مطلق را در دست دارد. به گفته برخی از محققان غربی هر چیزی که در یک متن اصیل وجود دارد سخن خداست و هر چیزی که سخن خداست حقیقت دارد. در این صورت دیگر جایی برای تکثرگرایی وجود ندارد. از آنجا که ادیان مختلف (جز اسلام) به متن و حیاتی دسترسی ندارند، لذا زمینه‌ای برای اعتقاد به تکثرگرایی فراهم شده است. برخی از ادیان مانند مسیحیت نمی‌توانند اثبات کنند که متنی را که در اختیار دارند وحی الهی است، چرا که زبان و سبک متن نشان از آن دارد که مؤلف یا مؤلفان بشری آن را تنظیم کرده‌اند. علاوه بر این محتوای برخی از متون مقدس آکنده از مطالب غیر عقلی و مبهمات بسیار است که راه را برای تفسیر و تاویل باز می‌گذارد. یعنی در موارد بسیار مطالعه یک متن مقدس نیز ما را به حقیقت نمی‌رساند. برخی از فیلسوفان دین بر این اعتقادند که برای فهم آنکه در یک دین چه چیزی حقیقت دارد سه موضوع را باید بررسی کرد:

۱- بررسی معنا و محتوای متن: اگر محتوای یک متن درست بررسی شود نمی‌توان دریافت که حقیقت

مطلق چیست؟ درک معنا و محتوای متن بسیار مشکل است، چرا که گاه بر سر یک کلمه در متن دینی اختلاف نظرهای فراوانی وجود دارد.

۲- نگرش موشکافانه به متن: باید هدف و معنای متن را در نظر بگیریم نه تک تک گزاره‌های موجود در متن را. از همین جاست که در می‌یابیم گاه برای مضمون واحد از کلمات مختلف استفاده می‌شود. مثلاً برای مفهوم خداگاه کلمه یهوه به کار می‌رود و گاه کلمه الوهیم و غیره.

۳- قصد مؤلف ملاک است نه متن: گاه لازم است که در بررسی یک متن فقط به قصد مؤلف یا مولفین توجه داشته باشیم و در این جاست که باید به بررسی ابعاد یک متن پرداخت. مثلاً آیا در متن حوادث تاریخی وجود دارد یا داستانهای تمثیلی و نمادین هم وجود دارد؟ از آنجا که اولاً متون دینی یعنی کتابهای مقدس یکسان نیستند. ثانیاً هر متن دینی نیازمند به تفسیر است. ثالثاً یک مرجع و منبع برای تفسیر متون دینی وجود ندارد و نمی‌توان نظریه‌ای ساده و روشن در مورد معنای متون ارائه داد. به بیان دیگر از هر متن دینی قرائتهای مختلف می‌توان داشت، لذا ناگزیریم که پلورالیسم را در ادیان بپذیریم.

از متفکران مسیحی آگوستین از جمله کسانی است که برای کتاب مقدس معانی بسیار قایل است و به این وسیله تکثرگرایی را پذیرفته است. برخی مطالبی از کتاب اعترافات اثر آگوستین را برای تایید پلورالیسم شاهد مثال آورده‌اند. (۱۰)

لوازم پلورالیسم

پلورالیسم بویژه پلورالیسم دینی دارای آثار و لوازمی است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- از لوازم پلورالیسم پذیرش شکاکیت و عدم دسترسی به حقیقت است. معتقدان به ادیان نمی‌دانند کدام دین حق است و کدام باطل، لذا هر فردی در دین خود شک و تردید دارد.

۲- لازمه پذیرش پلورالیسم این است که حقایق در ادیان مختلف منتشر شده باشد و هیچ دینی شامل همه حقایق نباشد. این مطلب در مورد ادیان مسیحیت و یهود که نه متن وحیانی آنها در دسترس است و نه از جامعیت برخوردارند صادق است، اما در مورد اسلام که دینی جامع و کامل است و متن وحیانی آن در دسترس است صادق نمی باشد.

۳- پلورالیستها شناسایی حق و باطل در ادیان مختلف را نادیده می گیرند و لزومی نمی بینند که افراد به جستجوی حق بپردازند. به بیان دیگر با پذیرش پلورالیسم لزومی به داوری میان ادیان نیست.

۴- پلورالیستها نمی توانند تعارض میان ادیان مختلف را حل کنند. برخی از پلورالیستهای مسیحی نظیر جان هیک برای دفاع از دین خود ناگزیرند تا برخی از اجزای دین خود را حذف کنند.

۵- لازمه پذیرش پلورالیسم تجدید نظر در ادیان است. از آنجا که هیچ دینی حق کامل نیست، بلکه آمیخته‌ای از حق و باطلهاست، لذا هر دینی نیاز به پیرایش و تجدید نظر دارد. برخی از متفکران مسیحی مانند ویلیام آلتون به همین دلیل دیدگاه هیک را نقد کرده‌اند.

۶- پلورالیسم میان ادیان و آیینهای بشری فرقی نمی گذارد. از نظر پلورالیستها ادیان الهی که مبتنی بر وحی هستند با مکاتب بشری که بر اساس عقل و اندیشه هستند تفاوت چندانی وجود ندارد.

۷- پلورالیستها میان ادیان مُنزل و ادیان محقق فرقی نمی گذارند. مراد از ادیان منزل، ادیان مبتنی بر وحی هستند مانند اسلام که امروزه به طور کامل در دسترس ما می باشند. اما منظور از ادیان محقق، ادیانی هستند که در اصل مبتنی بر وحی بوده‌اند، اما امروزه متن وحیانی آنها به طور کامل در دسترس ما نیست. مانند مسیحیت و یهود.

۸- پذیرش پلورالیسم دینی با جامعیت و کمال دین اسلام ناسازگار است، زیرا اگر بنا باشد که در ادیان دیگر

حقهایی وجود داشته باشد که در اسلام نیست، دیگر نمی توان اسلام را جامع و کامل دانست.

۹- از لوازم پلورالیسم، سکولاریزم است. یعنی وقتی بنا شود که هیچ دینی به تنهایی حقایق نداشته باشد، لذا هیچ دینی نمی تواند در جامعه حاکم باشد. به بیان دیگر باید به جدایی دین از سیاست و امور اجتماعی قایل شد. دین باید جنبه خصوصی داشته باشد نه عمومی، یعنی دین باید از قلمرو عمومی جدا شود و به قلمرو شخصی وارد شود.

۱۰- یکی دیگر از لوازم پلورالیسم بی توجهی به احکام عملی ادیان است. وقتی که بنا شود انسان دین خود را حق کامل نداند، بلکه آمیخته‌ای از حق و باطلها بداند، التزام به شریعت برای وی لزومی نخواهد داشت. در واقع پلورالیسم به انکار یا تضعیف دین می انجامد.

وحدتگرایی

در مقابل تکثرگرایی نظریه وحدت گرایی Monism مطرح است. برخی از فلاسفه در مورد زندگی خوب دیدگاه وحدتگرایانه دارند. آنها تاکید دارند که فقط یک راه زندگی وجود دارد که بهترین نوع زندگی و شایسته انسان می باشد. برخی نیز گفته‌اند که لازمه وحدتگرایی این اعتقاد است که فقط یک خدای حقیقی، یک دین حقیقی، یک قیّم حقیقی، یک دستگاه از آموزه‌های اخلاقی، یک راه برای به دست آوردن حقیقت و یک نظام سیاسی درست وجود دارد.

مبانی و حدتگرایی اخلاقی

برای وحدتگرایی اخلاقی مبانی زیر را قابل شده‌اند:

۱- وحدت طبیعت یا ماهیت بشر: چون انسانها ماهیت مشترک دارند، لذا از ظرفیتها و انگیزشها و مشترکات اخلاقی یکسان برخوردارند. انسانها فقط در اموری که چندان اهمیت ندارد با یکدیگر تفاوت دارند. پلورالیستها این نقد را بر این اصل وارد کرده‌اند که هر چند انسانها در ظرفیتها، تمایلات و

خواستگاری‌هایی مشترک هستند، اما چون موجودات فرهنگی هستند، لذا در جریان عمل و ارضاء تمایلات خود، در شرایط مختلف جغرافیایی و تاریخی راههای مختلفی را انتخاب می‌کنند. تفاوت فرهنگها، انسانیت مشترک انسانها را در راههای مختلف قرار می‌دهد.

۲- تقدم اخلاقی وجود شناسانه شباهتها بر تفاوتها: چون افراد در مقومات انسانی مشترک هستند، لذا شباهتها مهمتر از تفاوتهاست. تفاوتها سازنده انسانیت انسان نیستند. انسانها به خاطر شباهتها و وجوه مشترک خود انسان هستند، نه به خاطر تفاوتهايشان. پلورالیستها این نقد را بر این اصل وارد کرده‌اند که چون انسانها آزاد و خلاق و خود تعیین بخش هستند، شیوه و روشهای مختلفی را برای زندگی خود انتخاب می‌کنند و وجوه اشتراک موجب نمی‌شود تا همه از یک شیوه و روش در زندگی خود استفاده کنند.

۳- جنبه‌های متعالی اجتماعی طبیعت بشری در جامعه رشد پیدا می‌کند. البته جامعه چیز جدیدی را به انسان نمی‌دهد. انسانها در زمانها و مکانهای مختلف یکسان هستند و فرهنگهای مختلف، ماهیت آنها را تغییر نمی‌دهد، بلکه فقط موجبات رشد آنها را فراهم می‌آورد.

از نظر پلورالیستها، با توجه به ریشه دار بودن فرهنگ بشری در انسانها و پیچیده بودن راههایی که در آن، هر فرهنگی دخالت دارد نمی‌توان این اصل را پذیرفت.

۴- قابل شناسایی بودن ماهیت بشر: برخی از وحدتگراها ماهیت بشر را ساده و شامل مجموعه‌ای از ظرفیتها و تمایلات می‌دانند. برخی دیگر نیز ماهیت یا طبیعت بشر را پیچیده و مبهم می‌دانند، اما اصرار دارند که با تحقیقات علمی و فلسفی و کلامی می‌توان آن را شناسایی کرد. پلورالیستها در نقد این نظریه گفته‌اند که وحدتگراها ماهیت بشر را درست مطرح نمی‌کنند و به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویی ماهیت بشر چیزی جز حاصلجمع ظرفیتها و تمایلات نیست.

۵- ماهیت بشر بنای زندگی خوب یا وحدت خوبی و حقیقت است. زندگی خوب براساس ماهیت بشری شکل می‌گیرد. عقل انسان راه، اساس شناسایی استعداد و تمایلات انسانی، عشق به خدا، ایمان به عقل و بنای زندگی خوب تلقی می‌کند.

پلورالیستها در نقد این اصل نیز گفته‌اند که وحدتگراها ظرفیتهای خاص بشری را به صورت انتزاعی مطرح نمی‌کنند. باید مشترکات نوعی انسانها را دقیقاً مشخص کرد و فقط عقل را نمی‌توان مهمترین وجه تمایز انسان از حیوان دانست.



لوازم و حدتگرایی اخلاقی

از نظر پلورالیستها پذیرش و حدتگرایی در زمینه اخلاق، آثار و لوازم زیر را در بر دارد.

- انسانها دارای ماهیت یکسان هستند. تفاوتهای انسانها جنبه عارضی دارد.

- ماهیت حقیقی و کامل بشر قابل کشف و شناسایی است.

- خیر و خوبی برای همه انسانها یکسان است.

- تفاوتهای فرهنگی نمی‌توانند ماهیت بشر را تغییر دهند. آنچه را که بشر براساس طبیعت و ذات خود خوب تلقی می‌کند بر اثر اختلافات فرهنگی تغییر نمی‌کند.

- خوبی ماهیت عینی دارد و مستقل از ماهیت نوع انسانی تحقق دارد. (۱۱)

نقد پلورالیسم

پلورالیسم دارای ابعاد گوناگونی چون پلورالیسم معرفتی، پلورالیسم اخلاقی، پلورالیسم فرهنگی، پلورالیسم دینی و پلورالیسم سیاسی است.

در اینجا نکاتی را پیرامون پلورالیسم اخلاقی و فرهنگی مطرح می‌سازیم.

پلورالیست‌ها ارزش‌ها را امری قراردادی و اعتباری محض تصور می‌کنند. آنها ارزش‌های اخلاقی را از لوازم حیات تکاملی بشر تلقی نمی‌کنند. و چون آنها را در رابطه با کمال ذات انسانها تصور نمی‌کنند، لذا همه ارزش‌ها را متغیر تلقی می‌کنند و به جای آنکه از ارزش‌های حقیقی و غیر حقیقی سخن بگویند از ارزش‌های متعارض بحث می‌کنند. از اینجاست که می‌گوییم آنها میان بایدها و هست‌ها جدایی قایل می‌شوند. یعنی نمی‌توانند بایدهای اخلاقی را به هست‌ها یعنی کمالات وجودی انسان مرتبط سازند.

پلورالیست‌ها به این نکته توجه ندارند که ارزش‌های اخلاقی از عوامل اساسی تعالی نفس انسان هستند و چون انسان با التزام به هر ارزشی نمی‌تواند تعالی پیدا کند، لذا نمی‌توان نظام‌های مختلف اخلاقی را پذیرفت. بلکه فقط یک نظام اخلاقی - که موجبات کمال نفس را فراهم می‌آورد - قابل پذیرش است. از این روی انسان کمال جو با سایر نظام‌های ارزشی متعارض، نمی‌تواند هماهنگی و همدلی داشته باشد. چون پلورالیست‌ها به زعم خود نتوانسته‌اند برای ارزش‌ها مبانی عقلانی قایل شوند این نکته را بیان می‌کنند که هر دستگاهی از ارزش‌ها قابل پذیرش است.

این هم از اشکالات اساسی پلورالیست‌هاست که می‌گویند اگر انسان به یک نظام اعتقادی و اخلاقی صحیح دسترسی پیدا کند لزومی به تغییر اعتقادات خود ندارد. اینان برای حقیقت ارزشی قایل نیستند، چراکه در

دام نسبیت، سخت گرفتار شده‌اند. ایشان اساساً حقیقت را برای انسان حیاتی تلقی نمی‌کنند. اگر حقیقت برای آنها ارزش حیاتی می‌داشت دیگر نمی‌گفتند که اگر نظام اعتقادی انسان غلط بود یا اگر بشر به خطا بودن آن پی برد نیازی به تغییر آن نیست.

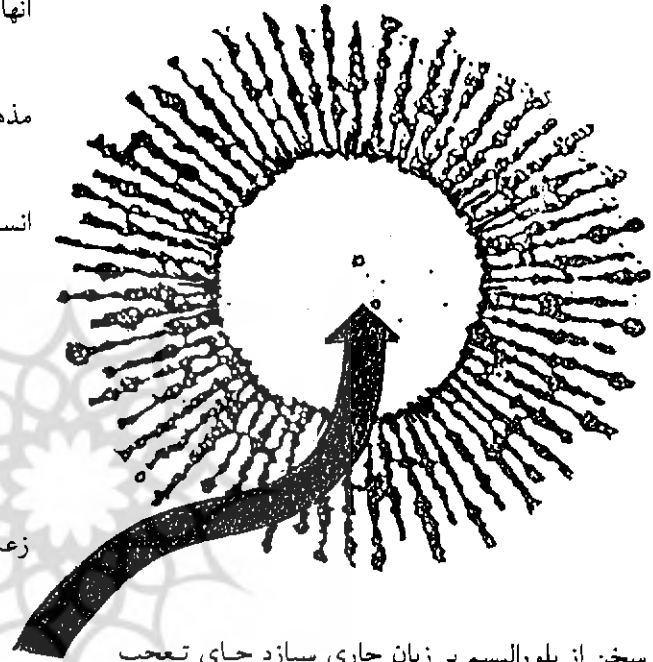
یکی دیگر از مسائلی که پلورالیست‌ها به عنوان مبنای اعتقاد خود به پلورالیسم مطرح کرده‌اند مسئله اختلاف فرهنگ‌هاست.

از آنجا که در فرهنگ‌های گوناگون از شیوه‌ها و روش‌های مختلف در زندگی استفاده می‌شود، لذا باید وحدت‌گرایی را کنار گذارد و کثرت‌گرایی را پذیرفت. اختلاف میان فرهنگ‌ها امری اجتناب ناپذیر است و صرف تفاوت‌های فرهنگی را نمی‌توان مبنای پلورالیسم قرار داد. در بسیاری از موارد کثرت فرهنگ‌ها امری مذموم و منفی تلقی نمی‌شود. اگر در فرهنگ‌های گوناگون اصول ثابتی حیات بشری پذیرفته شود و انسانها مطابق با ارزش‌های الهی زندگی کنند، اختلاف فرهنگ‌ها قابل نقد نخواهد بود. اگر در فرهنگی ارزش‌های غیر الهی حاکم شود آن فرهنگ مورد پذیرش نخواهد بود. پذیرش اصول ثابت بشری و دستوره‌های الهی و التزام به آنها موجب نمی‌شود که همه ملتها حتی در متغیّرات خود از فرهنگی واحد برخوردار باشند. آنچه راهم که وحدت‌گرایان می‌گویند مبتنی بر این اصل است که اختلاف فرهنگ‌ها موجب نمی‌شود تا ثابتات طبیعت و حیات انسانی را نادیده بگیریم. یعنی علی‌رغم وجود فرهنگ‌های مختلف، انسانها می‌توانند به یک سلسله ارزش‌های ثابت که برخاسته از فطرت آنهاست و موجبات کمالاتشان را فراهم می‌آورد التزام داشته باشند.

اما آنچه که از ابتدای این نوشتار - با تأکید بر جهت ارزشی پلورالیسم - بطور اجمال تاکنون بیان شد در جهت توصیف و تحلیل برخی از زوایای پلورالیسم بود که در جامعه ما کمتر مورد اعتنا و شناسایی قرار گرفته است.

که در باب پلورالیسم در جامعه ما مطرح شده است نگاهی نقادانه داشته باشیم. امید آنکه از طریق این نقدها چهره حقیقت به شفافیت رخ نماید.

آقای دکتر سروش مقاله‌ای با عنوان «صراطهای مستقیم» نگاشته و در آن به دفاع از پلورالیسم پرداخته است. آنچه موجب تعجب و تاسف است دفاع یک مسلمان از پلورالیسم است. اگر یکفرد لائیک و یا حتی یک مسیحی



سخن از پلورالیسم بر زبان جاری سازد جای تعجب نیست، چراکه فرد لائیک اعتقادی به دین ندارد تا با لوازم غلط و غیر منطقی پلورالیسم مواجه شود. شخص مسیحی نیز آن چنان مشکلات حل ناشدنی در دین خود دارد که چه بسا برای حفظ آن از پلورالیسم حمایت می‌کند. اما یک مسلمان که به حقانیت وحی و نسخ ادیان و خاتمیت معتقد است چگونه می‌تواند خود را پلورالیست قلمداد کند؟!

باری ایشان برای اثبات مدعای خود مبانی و پایه‌هایی را ذکر کرده است که در این گفتار به نقد و بررسی آنها می‌پردازیم.

ایشان درابتداء این نکته را بیان می‌کند که مرادشان از پلورالیسم به رسمیت شناختن فرهنگها و دینها و زبانها و تجربه‌های آدمیان است. آنچه در اینجا بیشتر مورد نظر ماست به رسمیت شناختن حقانیت آیینها، ادیان و

مذاهب مختلف است. ایشان به پلورالیسم در دو حوزه دینداری و دین شناسی و اجتماع پرداخته‌اند. مبنای پلورالیسم دینی را هم ده عامل زیر دانسته‌اند:

- ۱- تنوع فهمهای بشری از متون دینی
- ۲- تنوع تفسیرهای آدمی از تجارب دینی
- ۳- القای حیرانی و باز نهادن مجال برای رازدانان
- ۴- تراکم حقایق و حیرانی انسان در مقام گزینش آنها.

۵- عنایت الهی برای طالبان صادق از هر مسلک و مذهبی .

۶- اسم هادی خداوند که موجب هدایت اکثر انسانها می‌شود.

۷- ناخالصی امور عالم .

۸- خویشاوندی حقایق با یکدیگر.

۹- تعارض نازدودنی ارزشها.

۱۰- موروثی و تقلیدی بودن ایمان طرفداران ادیان.

حال به بررسی یکایک مبانی فوق می‌پردازیم که به

زعم ایشان موجب پذیرش پلورالیسم می‌شود.

۱- تنوع فهمهای بشری از متون دینی

اولین دلیل ایشان تکثر فهم هاز متون دینی است. در واقع نظریه قبض و بسط مهمترین مبنای ایشان برای اعتقاد به پلورالیسم است. به گمان ایشان چون متن دین صامت است، انسانها همواره در فهم آن یا یکدیگر دچار اختلاف می‌شوند. مسلمانان همواره در فهم فقه، حدیث و حتی تفسیر قرآن با یکدیگر اختلاف نظر دارند. چون افراد از انتظارات و پرسشها و پیشفرضهایی کمک می‌گیرند که جنبه برون دینی دارند و این امور برون دینی نیز که مبثنی بر علم و فلسفه هستند دائما تغییر می‌کنند، بناچار تفسیرهایی که از آن انتظارات، پرسشها و پیشفرضها ناشی می‌شود تجول پذیراست و متنوع.

نظریه قبض و بسط را در گفتاری دیگر مورد بررسی قرار خواهیم داد. و در اینجا فقط به بیان این نکته می‌پردازیم که پذیرش این نظریه - که عاری از دلایل

منطقی است - موجب اشاعه شکاکیت، بیهوده بودن رجوع به متون دینی و نقض غرض در رسالت انبیاء و دهها تالی فاسد دیگر می شود.

ایشان از کثرت اجتناب ناپذیر تفاسیر و فهم ها این نتیجه را می گیرند که معنای هدایت فراختر از آن است که ما می پنداریم.

«کسی در این فکر نبوده است که این تکثراجتناب ناپذیر تفاسیر و فهمها و فرقه ها که گریبان هیچ مکتبی از چنگال آن رها نیست، معنای مدلول دیگری هم دارد. شاید معنایش این است که نفس این کثرت، مطلوب است و شاید معنی هدایت فراختر از آن است که ما پند داشته ایم و شاید نجات و سعادت در گرو چیز دیگری است، و رای این فهمها و دگمهای خصومت خیز و انشعاب آفرین» (۱۲)

آنچه که در اینجا برای ما مهم است مسئله اسلام است. ما با ادیان دیگر کاری نداریم. چون به کتاب اصیل آنها دسترسی نداریم. اگر می پذیریم که حق تعالی اسلام را برای هدایت انسانها فرستاده است باید هدایت معنای خاص و روشنی داشته باشد و دیگر معنا ندارد که معنا و قلمرو و هدایت دائماً تنگ و فراخ شود، چرا که در غیر این صورت نقض غرض پیش می آید. یعنی ارسال رسل و انزال کتب بیهوده می شود. آیات قرآنی نیز اشاره به آن دارد که کتاب الهی حاوی یک سلسله برنامه های هدایتی ثابت و معین است که موجبات رشد و کمال انسانها را فراهم می آورد. بعلاوه معارف و برنامه های هدایتی آن چنان روشن و صریح است که انسانها در درک آنها دچار مشکل نمی شوند و این گونه نیست که به فهمی غیر از آنچه در شریعت است نایل آیند. به بیان دیگر شریعت صامت باشد و فهمهای ما نیز با آن مطابقت نداشته باشد و در ارتباط با علوم عصری همواره دچار تغییر و تحول شود. وقتی خداوند از قرآن به عنوان "هدی للناس" نام می برد چگونه ممکن است که انسان نتواند به برنامه های هدایتی آن دسترسی پیدا کند.

هدایت انسان براساس سه عنصر ذیل تحقق

پیدامی کند.

۱- علم یا فهم دستورهای الهی

۲- اعتقاد یا ایمان به گزاره ها و آموزه های الهی

۳- عمل به دستورهای الهی

مسلمان نیز باید به ارکان سه گانه دین علم و ایمان داشته باشد تا بر مبنای آنها عمل کند.

۱- عقاید

۲- احکام

۳- اخلاق

آیا آگاهی همه انسانها در مورد اصول عقاید باید مانند ملاصدرا باشد تا هدایت شوند، یا اگر آشنایی مختصری از نظر عقلی به مبداء و معاد، نبوت و امامت داشته باشند کافی است؟ در مورد احکام نیز تقلید کفایت می کند. شناسایی فضایل و رذایل نیز با توجه به متون دینی کار دشواری نیست. شارع نیز از افراد، فلسفه اخلاق نخواست است تا بگوییم که افراد با وجود نظریه های مختلفی که در طول قرون و اعصار در این زمینه ارائه شده سردرگم می شوند و نمی دانند که کدام نظریه درست است و کدام نظریه غلط؟

مگر خداوند علاوه بر عقل، فطرت و هدایت درونی را نصیب انسانها نکرده است تا در درک هدایت خود دچار اشکال نشوند؟

أَنَا هَدَيْتُهُ النَّجْدِينَ

و ما دوراه (خیر و شر) را به او نمایاندم. (بلد ۱۰)

أَنَا هَدَيْتَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا

ما راه را به (انسان) نشان دادیم. خواه (آن راه را بپذیرد) شکر گزار باشد و خواه (با آن مخالفت کند) ناسپاس باشد. (دهر ۳)

اساس ضلالت انسانها عدم فهم صحیح نسبت به متون دینی نیست. قرآن کریم هم ضلالت بسیاری از گمراهان را علیرغم از علم و آگاهی می داند. یعنی با وجود آنکه به فهم دستورهای الهی نایل شدند بیراهه ها را انتخاب کردند. برای نمونه آیه زیر از کسانی سخن می گوید که با وجود علم و فهم نسبت به سخنان انبیاء با

بطن است و برخی از بطون آن را انسانهای ژرف اندیش در آخر الزمان درک می‌کنند و تاریخ تفسیر و کلام نشان از برداشتهای متفاوت متکلمان و مفسران دارد ارتباطی به اصل هدایت انسانها ندارد، چرا که این دسته آیات عموماً مربوط به احکام و اخلاقیات قرآنی نیست. این دسته آیات مربوط به معارف قرآنی است که بسیاری از آنها در ارتباط با اصول عقاید نیز نمی‌باشد. درست است که در زمینه اصول عقاید می‌توان فهمهای طولی داشت. مثلاً وحدانیت خدا راهمه مردم مثل ابن سینا و ملاصدرا و علامه طباطبائی درک نمی‌کنند. انسان عامی یگانگی خدا را در یک سطح می‌فهمد و فیلسوفان در سطح بالاتری، ولی آنچه که برای اصل هدایت انسان ضروری است این نکته است که انسان دریابد که خداوند شریک ندارد و یگانه و بی‌همتاست. اینهم که می‌گوییم هدایت دارای مراتب است و اشخاص عالم می‌توانند از مراتب و درجات بالاتری برخوردار شوند مراد آن عالمانی هستند که از ایمان و عمل صالح والاتری برخوردار هستند. صرف فهم بیشتر و عمیقتر موجب هدایت کسی نمی‌شود.



آنها مبارزه می‌کردند.

ان الذين كفروا و صدواعن سبيل الله و شاقوا الرسول من بعد ما تبيّن لهم
همانا کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا باز داشتند و بعد از آنکه راه خدا بر آنها آشکار شد با پیامبر مخالفت کردند. (محمد ۳۲)

در آیه‌ای دیگر خداوند از فرعونیان سخن می‌گوید که با وجود آنکه به آیات الهی یقین داشتند (علم القین) راه کفر را پیشه کردند.

و حجد و ابها و استیقتها انفسهم ظلما و علواً
(فرعونیان) از روی قسم و برتری جویی به آیات خدا کفر و رزیدند، در حالی که به آن یقین داشتند. (نمل ۱۴)

قرآن کریم در بسیاری از آیات دستورهای الهی را روشن و آشکار توصیف می‌کند. یعنی پیامبران برنامه‌های هدایتی را به گونه‌ای بیان می‌کردند که مردم در فهم آنها دچار قبض و بسط نشوند.

قَهْلَ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغَ الْمُبِينِ
پس ایسا پیامبران وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار دارند؟ (نحل ۳۵)

هو الذی یزول علی عبده آیات بینات لئلا یخرجکم من الظلمات الی النور

او کسی است که بر بنده خود آیات روشن (قرآن) را نازل می‌کند تا شما را از ظلمتها به سوی نور خارج سازد (حدید ۹).

اگر افراد در فهم آیاتی که موجب هدایت آنها می‌شود دچار قبض و بسط شوند و مطابق پیشفرضها، انتظارات و فهمهای بیرون دینی خود آیات الهی را بفهمند، دیگر آیات قرآنی معنای روشنی نخواهند داشت تا آنها را از ظلمت به سوی نور بکشاند.

گویی ایشان مصداق و معیار خاصی برای هدایت و ضلالت قایل نیست که آن را مطابق با فهم انسانها تنگ و فراخ تصور می‌کند و برای آن قبض و بسط قایل می‌شود. اینکه کلام الهی ذوبطون است. یعنی قرآن صاحب هفتاد

اینکه ایشان می‌گویند «شاید نجات و سعادت درگرم و چیز دیگری است، و رای این فهمها و دگمهای خصومت خیز و انشعاب آفرین» نشانگر این نگرانی است که مبادا اختلاف فهمها به خصومت بیانجامد و این مطلب درستی است. ولی راه حل این مشکل این نیست که بگوییم با هر فهمی می‌توان هدایت شد. باید کاری کرد که افراد همدیگر را تحمل کنند، البته نه به بهای آنکه «در معنی هدایت و نجات و سعادت و حق و باطل و فهم صحیح و سقیم تأمل تازه روا داریم». ایشان معتقدند که اسلام یعنی تفاسیری که از اسلام است. همان طور که مسیحیت یعنی تاریخ تفاسیری که از مسیحیت شده است و «ما در عالم تفسیر همیشه بلورالستیک بوده‌ایم و عمل کرده‌ایم، یعنی تکثر را قبول داشته‌ایم».

اینکه در برخی از مسایل اعتقادی تفسیرهای مختلف بوده است نشانه پذیرش پلورالیسم نیست، چرا که بالاخره فرد یک تفسیر را می‌پذیرد و تفسیر دیگر را نفی می‌کند یا در طول تفسیر مورد نظر خود قلمداد می‌کند. یعنی یکی را صحیح و حق می‌داند و دیگری را خطا و باطل نه آنکه برای هرگونه تفسیر سقیم و صحیح حقانیت قایل شود.

ایشان می‌گویند:

«اسلام سنی فهمی است از اسلام و اسلام شیعی فهمی دیگر و اینها و توابع و اجزایشان همه طبیعی‌اند و رسمیت دارند.»

در بسیاری از مسایل اسلامی، اهل سنت و تشیع فهمهای مشترکی دارند. و در مواردی هم که اختلاف دارند، بالاخره یکی صحیح است و دیگری خطا. طبیعی بودن و رسمیت داشتن اختلاف نظرها نشانه حقانیت آنها نیست. تاریخ تفکر صرفاً «اختلاف فهمها را نشان نمی‌دهد، بلکه از نقد فهمها نیز سخن می‌گوید و اینکه کدام فهمها غلط بوده و کدام فهمها صحیح. برای مثال برخی از متکلمان آیاتی از قرآن را جبرگرایانه تفسیر کرده‌اند، در حالی که مفسران و متکلمان دیگر آمده‌اند و با استدلال و استناد به خود آیات قرآنی این نظریه را رد

کرده‌اند و توالی فاسد آن را برشمرده‌اند. مقتضای حرف دکتر سروش این است که کاری نداشته باشیم که کدام فهم صحیح است و کدام فهم غلط! در واقع ایشان نظریه پوپر را که تاریخ علم را تاریخ مجموعه خطاها و آزمون‌ها می‌داند به عرصه دین شناسی کشانده و از آن زاویه به ادیان می‌نگرد.

دکتر سروش می‌گوید:

«می‌دانم که کسانی بلافاصله خواهند گفت آخرش چه؟ آیا می‌گویید ما دست از حق خودمان بکشیم؟ یا اهل ضلال و باطل را حق بشماریم؟ یا حق و باطل را مساوی بگیریم و بدانیم؟ نه منظور اینها نیست. منظور این است که همین سئوالها را نکنیم و از منظر دیگر به کثرت آراء و عقاید آدمیان نظر کنیم و معنی و روح دیگری در آنها بخوانیم و ببینیم.» (۱۳)

ایشان نمی‌گویند که به چه دلیل نباید از حق و باطل بودن یک دین یا یک فرقه یا یک تفسیر و فهم سوال کرد. مگر این دو مساوی هستند؟ بالاخره آیا حق و باطل نقیض یکدیگر هستند یا نیستند؟ معنای این مطلب که از منظر دیگری به کثرت آراء و عقاید آدمیان نظر کنیم چیست؟ اگر مراد آن است که به بررسی اندیشه‌های گوناگون بپردازیم تا اگر نکته و مطلب درستی در آن بود آن را بپذیریم سخن درستی است و قطعاً در این بررسی ما به حقا و باطلها برخورداری خواهیم کرد و اگر هم منظور آن است که عقاید دیگران را تحمل کنیم و بر اثر اختلافات جزئی تفرقه و انشعاب خصومت آمیز ایجاد نکنیم، مطلب حقی است که البته لازمه آن این نیست که حق و باطل را یکسان بپنداریم و هر دو را به رسمیت بشناسیم.

در بحث از پلورالیسم فهم متون ایشان می‌گوید:

«پلورالیسم فهم متون، مدلول روشنی که دارد این است که هیچ تفسیر رسمی و واحدی دین و لذا هیچ مرجع و مفسر رسمی از آن وجود ندارد. و در معرفت دینی، همچون هر معرفت بشری دیگر، قول هیچ کس حجت تعبدی برای کس دیگری نیست. و هیچ فهمی

مقدس و فوق چون و چرا نیست. و این سخن همانقدر که فی المثل در شیمی صادق است، در فقه و تفسیر هم، بی کم و زیاد صادق است.» (۱۴)

در بحث از مطالب فوق باید به چند نکته توجه کرد: اولاً عرصه دین شناسی مانند سایر عرصه‌های علمی جنبه تخصصی دارد که اهل آن باید به آن بپردازند. در این زمینه نیز هر فردی می‌تواند به تحقیق بپردازد و کسی سد راه یک محقق نخواهد بود، ولی اگر پیرامون برخی موضوعات دینی (بویژه فقه) نمی‌توان تخصص لازم را به دست آورد حکم عقل این است که غیر متخصص باید به متخصص رجوع کند. نه تنها معرفت دینی که در معرفت بشری نیز قول متخصص می‌تواند حجت باشد. اگر جراح صاحب‌نظر بشما بگوید که باید آپاندیس خود را عمل بکنید و گرنه در چند ساعت آینده خواهید مرد آیا نظر او را حجت نخواهید دانست؟! ثانیاً در بسیار از مسایل دینی تفسیری روشن و واحد وجود دارد که انکار آن مساوی است با نفی دین. اینکه انسان باید عبادت و پرستش خدا را کند، نماز بگذارد، روزه بگیرد، انفاق کند، دروغ نگوید، از خدا و پیامبر اطاعت کند، و صدها گزاره و آموزه دینی دیگر مفهومی روشن و تفسیری واضح دارد.

ثالثاً اگر فهمی مطابق با واقع باشد و منشأ آن واقع نیز وحی باشد مقدس خواهد بود و فوق چون و چرا؛ مگر در علم قضایای فوق چون چرا نداریم؟ اینکه آب مرکب از ییدروژن و اکسیژن است قابل چون و چرا ست؟! اینکه ابن سینا فیلسوف است؛ سعدی شاعر است و صدها گزاره دیگر غیر قابل بحث و گفتگو نیست؟!

رابعاً مگر دین خدا را با شیمی می‌توان مقایسه کرد؟ مبنای فقه و تفسیر، وحی است که ثابت و غیر قابل تغییر می‌باشد، اما شیمی از علوم تجربی است که قوانین قطعی در آن اندک است. اشکال اساسی مؤلف این است که در همه مسایل دینی فهم ما را غیر از دین می‌داند. ممکن است که برخی از فهمهای ما مطابق با دین نباشد و

خطا کنیم، اما این گونه نیست که هیچ فهمی ثابت و مطابق با واقع از دین نداشته باشیم. به بیان دیگر نسبت به همه متون دینی نمی‌توان از کثرت فهم و تفسیر برخوردار بود. این گونه نیست که در همه اجزای دین فهمهای کثیر داشته باشیم و به فهم واحد نرسیم. اساساً گزار دین، نتوان هیچ فهم واحد و ثابتی به دست آورد، آن دین چه فایده‌ای دارد؟ اگر بنا باشد که در همه امور دینی (نه در برخی از آنها) چون و چرا کرد، نقض غرض پیش خواهد آمد.

۲- تفسیرهای مختلف از تجارب دینی

مبنای دوم پلورالیسم را مؤلف ناشی از تنوع و تعدد تفسیر در تجربه‌های دینی می‌داند. مؤلف تجربه‌های مختلف اشخاص بویژه عارفان را عین وحی حق می‌داند.

«صوفیان این تجربه را که عین وحی حق است و چیزی از وحی کم ندارد، برای روپوش عامه وحی دل نامیده‌اند، هر چه هست وحی است، منتها وحی ذو مراتب است. مرتبه نازله دارد و مرتبه عالی، گاه همراه با عصمت است، گاه همراه با عصمت نیست.»

در قرآن کریم وحی به هفت معنای کار رفته است. (۱۵) که یکی از آنها الهام است. و تجربه باطنی بسیاری از عارفان را باید الهام نامید. و میان الهام و وحی نیز چند فرق اساسی وجود دارد و این سخن درستی نیست که بگوییم تجربه‌های باطنی چیزی از وحی کم ندارد. (۱۶)

در وحی مطلقاً خطا نیست، لذا حجیت دارد، اما برای الهامات و تجربه‌های باطنی نمی‌توان حجیت قایل شد. از همین جاست که خداوند برنامه هدایت بشر را بر عهده وحی به معنای ارتباط پیامبر با خدا و دریافت پیام از جانب او گذارده است نه الهام و تجربه باطنی افراد. یکی از اشکالات اساسی بر الهامات و تجربه باطنی عارفان این است که همواره مطابق با واقع نیست.

انسان بر اساس تجربه‌های باطنی خود نمی‌تواند به رشد و کمال برسد و از همین جاست که فرد هراندازه هم که رشد یافته باشد و دارای تجربه‌های باطنی باید مطابق وحی عمل کند.

وحی نیز تجربه باطنی پیامبر نبوده است. آنچه را هم که پیامبر در مورد نعیم اخروی و بهجت و لذت معنوی گفته است براساس تجربه شخصی نبوده است. پس این عبارت:

«همچنین است تجربه پیامبر اسلام از نعیم اخروی و بهجت و لذت معنوی که در مقام بیان در قالب حور(زنان سیه چشم) در آمده است و...»

کاملاً غلط است و گویی مؤلف می‌خواهد بگوید که پیامبر با عالم غیب در ارتباط نبوده است و محتوای قرآن نیز چیزی جز تجربه باطنی پیامبر نمی‌باشد.

از نظر دکتر سروش چون انسانها نمی‌توانند تجربه‌های باطنی خود را تفسیر کنند (به بیان ما تفسیر صحیح) لذا ما نیاز به پیامبران داریم. به گفته ایشان:

«یکی از کارهای مهم پیامبران این بوده است که به ما بیاموزند که تجربه‌های باطنی خود را چگونه تفسیر کنیم. چون این تجربه‌ها گرچه تفسیرهای متعدد و متنوعی می‌پذیرند، همه تفسیرها لزوماً حق نیستند.»^(۱۷)

براساس عبارت فوق مؤلف می‌پذیرد که باوجود فهمهای متنوع، همه آنها را نمی‌توان پذیرفت. اگر چنین است پس چرا تفسیر حق و صحیح را ملاک قرار ندهیم (در مقابل پلورالیسم)؟. با وجود آنکه مؤلف می‌پذیرد که همه تفسیرها حق نیستند و برای شناخت تفسیر حق نیاز به پیامبران داریم به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویا چاره‌ای جز پذیرش تفسیرهای متعدد نیست. یعنی باید تفسیرهایی را پذیرفت که در عرض یکدیگر قرار دارند.

دلیل دیگری که مولف برای توجیه پلورالیسم ذکر می‌کند تجلیهای گوناگون خداوند بر پیامبران است. چنانکه اختلاف شرایع موسی (ع) و عیسی (ع) و حضرت رسول (ص) را ناشی از نظرگاه آنها می‌داند.

یعنی هر یک از این سه پیامبر از زاویه‌ای خاص به حقیقت نگریسته‌اند. چنانکه می‌گوید:

«حقیقت یکی بوده است که سه پیامبر از سه زاویه به آن نظر کرده‌اند. یا بر پیامبران سه گونه و از سه روزنه تجلی کرده است و لذا سه دین عرضه کرده‌اند. بنابراین سر اختلاف ادیان فقط تفاوت شرایط اجتماعی یا تحریف شدن دینی و در آمدن دین دیگری به جای آن نبوده است، بلکه تجلیهای گونه‌گون خداوند در عالم همچنانکه طبیعت را متنوع کرده، شریعت را هم متنوع کرده است.»^(۱۸)

علل تجدید نبوتها دو عامل اساسی زیر بوده است:

الف: انسانها در طول تاریخ احکام و دستورهای الهی را تحریف می‌کردند و برای از میان بردن این تحریفها پیامبران مبعوث می‌شدند تا مردم را با آیین عاری از تحریف آشنا سازند.

ب: در گذشته بشریت به جهت نداشتن رشد فکری نمی‌توانسته بیکباره همه دستورهای الهی را فراگیرد، لذا انبیاء یکی پس از دیگری می‌آمدند تا بشریت را مرحله به مرحله رشد و تعالی دهند. صرف شرایط اجتماعی عامل ارسال رسل نبوده بلکه مسئله تکامل نوع بشر نیز عامل اساسی بوده است. هر یک از پیامبران تشریحی که می‌آمدند می‌خواستند نوع انسانی را یک پله از نردبان تکامل بالا برند و برای این منظور لازم بوده تا یک سلسله احکام و قوانین خاصی ارائه شود که متناسب با آن مرحله از رشد و کمال باشد. در مرحله بعد عمر برخی از این احکام به سر می‌آمد و احتیاج به یک سلسله قوانین و احکام دیگری پیدا می‌شد که ناگزیر برخی از احکام قبلی منسوخ و احکام دیگری جایگزین آن می‌شده است.

مانسوخ من آية تُنسخها نات بخیر منها او مثلها

ما هیچ حکمی را منسوخ نمی‌کنیم و یا نسخ آن را به تاخیر نمی‌اندازیم، مگر آنکه بهتر از آن یا همانند آن را جانشین آن می‌سازیم. (بقره ۱۰۶)

با توجه به نسخ ادیان نمی‌توان پذیرفت که «حقیقت

یکی بوده است که سه پیامبر از سه زاویه به آن نظر کرده‌اند» ایشان می‌گویند:

«اولین کسی که بذر پلورالیسم را در جهان کاشت، خود خدا بود که پیامبران مختلف فرستاد. بر هر کدام ظهوری کرد و هر یک را در جامعه ای مبعوث و مأمور کرد و بر ذهن و زبان هر کدام تفسیری نهاد و چنین بود که ۸ کوره پلورالیسم گرم شد.» (۱۹)

می‌دانیم که همهٔ انبیاء هدف واحد داشته‌اند و آن هم تکامل انسانها بوده است. در اصول عقاید و معارف با یکدیگر وجه اشتراک داشتند و از همین روی قرآن کریم دین همه آنها را اسلام نامیده است. اختلاف آنها هم فقط در شرایع پنجگانه بوده است. در شریعت جدیدی که می‌آمد برخی از احکام گذشته تأیید می‌شد و برخی دیگر منسوخ می‌گردید. چنانکه از زبان عیسی (ع) نقل می‌کند.

و مصداقاً لما بین یدی من التوراه و لاحل لکم بعض الذی حرم علیکم و جثکم بایة من ربکم تصدیق می‌کنم آنچه را که در تورات بوده است و

ولی شرایع آنها متفاوت بوده است. یعنی از نظر شرایع تجلیها و برنامه‌ها گوناگون بوده است.

با توجه به این نکته که دین و شریعت هر پیامبری فقط در زمان خود حجت بوده است و به خاطر تحریف و یا نقص، در زمان بعدی حجت نداشته لذا نمی‌توان انبیاء را پلورالیست دانست. چرا که پلورالیسم برای همه ادیان در زمان واحد حقیقت قایل است.

نظر جان هیک نیز مورد توجه مؤلف قرار گرفته است، از نظر جان هیک مسلمانان، مسیحیان و یهودیان در یافته‌های مختلفی در مورد خدا دارند. چنانکه در مسیحیت خداوند سه گانه، یگانه‌ای است که در پسرش مسیح تجسد پیدا کرده است و این دریافت از خدا بنا دیدگاه دین یهود و اسلام فرقهای بسیار دارد. از نگرشی که معتقدان به ادیان مختلف دارند جان هیک این نتیجه را می‌گیرد که اگر هر یک از ادیان خود را حق مطلق و حقیقت محض بداند و فقط پیروان خود را اهل فلاح و سعادت بداند جهان جهنم تحمل ناپذیری خواهد شد.



«وی از تفکیک نومن/ فنومن کانت کمک می‌گیرد و میان خدا و مقام لا اسم و لا رسم و خدا در نسبت با ما فرق می‌گذارد و ظهور حق در مظاهر و چهره‌های مختلف را هم سر تفاوت ادیان و هم دلیل حقیقت همگی آنها می‌گیرد و بر این اساس، به کثرتی اصیل در

حلال می‌کنم برخی از چیزهایی را که بر شما حرام است. و نشانه‌ای از سوی پروردگارتان برایتان آورده‌ام. (آل عمران ۵۰)

خلاصه همهٔ انبیاء دارای یک دین بوده‌اند. به بیان دیگر از نظر دین خدا بر همه تجلی واحد کرده است.

حوزه ادیان می رسد. می گوید این ادیان، شاید ظهورات، چهره ها، صور و تجلیات یک خدا باشند، شاید انحاء و طرق متفاوتی هستند که خدا خود را به آدمیان می نمایاند، از منظرهای گونه گون و در مقام و موقعیتهای گونه گون

این گونه مستندات که در نگاه ما علم زده و ناروا می نماید چیزی از صلابت و معقولیت موضع پلورالستیک هیک نمی کاهد. (۲۰)

مهمترین اشکال جان هیک این است که تورات و انجیل و قرآن را در کنار یکدیگر قرار داده و بدون آنکه فرقی میان آنها بگذارد اظهار نظر کرده است. خدایی که تورات و انجیل تحریف شده مطرح می کند با خدایی که در قرآن مطرح شده قابل قیاس نمی باشد. همچنین دستورهایی که در قرآن مطرح شده با هیچ یک از کتابهای آسمانی قابل مقایسه نیست، لذا اگر مسلمان ادعا می کند که دین او حق است اولاً به خاطر آن است که کتابش تحریف نشده است و ثانیاً از کتاب جامعی برخوردار است که با کتابها و ادیان دیگر نمی توان آن را یکسان تلقی کرد.

خلاصه چون دینهای یهود و مسیحیت - به صورتی که امروزه در دسترس ما قرار دارد - تحریف شده است، نه ظهور حق تلقی می شوند و نه از حقانیت برخوردارند تا ما به «کثرتی اصیل در حوزه ادیان» برسیم و موضع پلورالستیک هیک را معقول تلقی کنیم. آخر چگونه می شود که کتابهای تحریف شده را همطراز یک کتاب تحریف نشده قرار داد و نتیجه گرفت که اینها «انحاء و طرق متفاوتی هستند که خدا خود را به آدمیان می نمایاند».

۳- القای حیرانی

نزاع فرق و ادیان جهت «القای حیرانی و بازنهادن مجال برای راز دانان و باطن بینان است تا بی اعتنا به نزاع، و در عین قائم دیدن جهان غافلان به این نزاع، گنج مقصود را در ویرانه های مغفول بیابند». (۲۱)

طبق این معنا اختلاف و تکثر موجب می شود تا راز دانان به دنبال درک اسرار و گوهر ادیان باشند.

اینکه نزاع فرق و ادیان نباید به هدف پیروزی یکی بر دیگری باشد موجب نمی شود تا حقانیت ادیان و یا فرق مختلف پذیرفته شود. اشعار زیر نیز که مورد استناد آقای سروش قرار گرفته از وحدت وجود عارفانه سخن می گوید نه پذیرش ادیان مختلف.

چون نکه بی رنگی اسیر رنگ شد

موسیقی با موسیقی در جنگ شد

چون به بی رنگی رسی کان داشتی

موسیقی و فرعون دارد آشتی

گر تو را آید بدین نکته سئوال

رنگ کی خالی بود از قیل و قال

چونکه روغن را ز آب اسرشته اند

آب با روغن، چرا ضد گشته اند؟

چون گل از خارست و خار از گل چرا

هر دو در جنگند و اندر ماجرا؟

یا نه جنگ است این برای حکمت است

همچو جنگ زر فروشان صنعت است

یا نه این است و نه آن حیرانی است

گنج باید جست این ویرانی است

آنچه تو گنجش توهم می کنی

زان توهم گنج را گم می کنی

مراد مولوی از اشعار فوق این است که اگر از افق

وحدت جویانه به ادیان بنگریم میان آنها خصومتی

نخواهیم دید، زیرا پیامبران با یکدیگر اختلافی نداشته

اند و اگر انسان به مقام وحدت برسد همه عالم را مظهر

خدا خواهد دانست. هستی از نظر عرفا یک مصداق

بیشتر ندارد و ظهور حق در مظاهر اعیان موجب

پیدایش کثرت می شود.

در واقع مولوی مانند بسیاری از عارفان بر وحدت

هدف و راه و مسیر انبیاء تأکید دارد و دین اسلام را جامع

همه ادیان و ناسخ آنها می داند.

نام احمد نام جمله انبیاست

چونکه صد آمد نود هم پیش ماست
هیچ گاه مولوی برای ادیان مختلف حقانیت قایل نیست
و نمی گوید هر صراطی را که افراد طی کنند به هدف
والای حیات خواهند رسید.

۴- تراکم حقایق

دلیل دیگری که دکتر سروش برای تایید پلورالیسم ارائه
می دهد مسئله «غرقه شدن حقیقت در حقیقت» و
حیرانی انسان در انتخاب حقایق است. ایشان در تفسیر
ابیاتی از مولوی می گوید:

«غرقه شدن حقیقت در حقیقت را موجب هفتاد فرقه
شدن می داند و چنین می آموزد که تراکم حقایق و در هم
رفتشان و حیرانی در مقام گزینش از میان این حقایق
است که تنوعهای اصیل و اجتناب ناپذیر را سبب
می شود...»

آیا اینکه قرآن پیامبران را بر صراطی مستقیم (صراط
مستقیم) یعنی یکی از راههای راست نه تنها صراط
مستقیم (الصراط المستقیم) می داند به همین معنا
نیست. (۲۲)

تفسیر اشعار مولوی را در زمینه وحدت ادیان به خاطر
پرهیز از اطاله کلام به فرصتی دیگر وا می گذاریم. در
اینجا فقط دیدگاههای دکتر سروش را نقد و تحلیل می
کنیم.

اینکه در عالم حقایق بسیاری وجود دارد که همگان از
ادراک آن ناتوانند یا در میان آنها نمی توانند دست به
انتخاب بزنند سخن حقی است، اما دینی که برای
هدایت انسانها می آید نباید در برنامه های تکاملی خود
از حقایق تو در تو سخن بگوید، آن هم به گونه ای که
انسان نتواند به گزینش بپردازد. پیامبران نیز هیچ گاه به
گونه ای سخن نمی گفتند که مردم در انتخاب راه مشکل
داشته باشند. وقتی پیامبران به زبان قوم خود سخن
می گفتند تا مردم به راحتی دستورهای الهی را درک کنند
دیگر چگونه ممکن بود مطالبی ارائه دهند که مردم در

گزینش راه صحیح مشکل پیدا کنند.

و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم
ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر به زبان قومش تا
دستورهای الهی را برای آنها تبیین کند. (ابراهیم ۴)
این نکته را ناگفته نگذاریم که معارفی در قرآن کریم
وجود دارد که افراد با فهمها و ادراک مختلف
می توانند دریافت طولی نسبت به آنها داشته
باشند و این نوع معارف نیز هیچ گاه موجب
گمراهی اشخاص نمی شود.

ثانیاً اگر در خطاب به ابراهیم (ع) می گوید:

شاکراً لانعمه اجتبه و هداه الی صراط مستقیم

(نحل ۲۱) یا در خطاب به رسول اکرم (ص) می گوید:

انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم

(یس ۴-۳)

در یکجا هم در مورد جمعی از پیامبران می گوید:

و اجتبیناهم و هدیناهم الی صراط مستقیم

آنها را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم. (انعام ۸۷)

اینکه آیا راه های راست وجود دارد یا فقط یک راه

موجب هدایت انسان است، در سوره حمد که خلاصه

قرآن است چنین می گوید:

اهدنا الصراط المستقیم

ما را به راه راست هدایت کن (حمد ۶)

اگر همه انبیا در یک راه و مسیر نبودند قرآن

کریم آیین همه آنها را اسلام نمی نامید تا چه

رسد به آنکه همه آنها را مسلمان نیز خوانده

باشد. چنانکه در مورد آدم (ع) نقل می کند:

انی تبت الیک وانی من المسلمین

من به سوی تو باز می گردم و از مسلمانان

هستم. (احقاف ۱۵) (۲۳)

دین همه انبیاء اسلام بوده است، البته با شدت

و ضعف و نقص و کمال در شرایط؛ و هر

پیامبر صاحب شریعتی هم که می آمده

آیین گذشته را کامل می کرده است تا

مرحله ای که در زمان پیامبر خاتم، اسلام به

کمال خویش دست می یابد. و همان گونه هم که اشاره شد شریعت هر پیامبر فقط در زمان خود حقانیت داشته و تنها راه مستقیم هدایت تلقی می شده نه در زمان پیامبر دیگر و هیچ گاه چند شریعت در کنار یکدیگر حقانیت نداشته اند. (بر خلاف ادعای پلورالیستها)

لِکَلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ

و برای هر یک از شما (امتها) شریعت و طریقه روشنی قرار دادیم (مائده ۴۸).

صد و بیست و چهار هزار پیامبر نیز که آمدند صد و بیست و چهار هزار شریعت نیاوردند، بلکه فقط پنج شریعت ارائه دادند. به اضافه آنکه در عقاید و معارف حقه تفاوتی با یکدیگر نداشتند و مجموعه این شرایع پنجگانه نیز صراط واحدی بودند. و هیچ پیامبری هم به مردم نمی گفت که هر کس از هر راهی برود رستگار خواهد شد یا من چند راه را ارائه می دهم که هر کس خواست به دلخواه خود راهش را انتخاب کند.

دکتر سروش در ادامه بحث خود می گوید:

«اگر ساختار واقعیت ساده بود، و اگر یک یا چند حق معدود در عالم واقع بیشتر وجود نداشت و اگر لایه های زیرین و زیرین و عمق و سطح در واقعیت نبود، و اگر جهان هستی پر رمز و راز نبود و اگر همه حقایق و اسرار به آسانی گفتنی و گشودنی و فهم شدنی بودند، و اگر زبان چیره دست و توانا در مقام افشای اسرار و تبیین حقایق بود، آن گاه هدایت و ضلالت و حق و باطل به آسانی از هم تمایز می یافتند و تولد فرقه های گوناگون معقول و مقبول نمی نمود.» (۲۴)

برای انتخاب یک دین نیاز به بررسی واقعیات مختلف و همه حقایق و اسرار عالم نیست. همه انسانهایی که در طول تاریخ به پیامبران الهی ایمان آوردند از لایه های زیرین و زیرین و عمق واقعیات با خبر نبودند و در عین حال هدایت و ضلالت و حق و باطل را به مدد تعالیم انبیاء به آسانی درک می کردند. فقط گروه اندکی از آنها به کشف اسرار جهان نایل آمده بودند. اینکه در یافت و ادراکات انسانها با یکدیگر متفاوت است و بسیاری از

انسانها قدرت درک لایه های زیرین و عمق واقعیات را ندارند موجب پذیرش حقانیت ادیان و آیینهای گوناگون نمی شود. حدی از واقعیات مربوط به دین را همه انسانها چه عالم و چه عامی ادراک می کنند. و شارع هم از انسانها نخواسته است که همه از ادراکات یکسانی برخوردار باشند.

چون کثرت ادراکات موجب نمی شود تا انسان نتواند به تمییز حق و باطل و هدایت و ضلالت دست یابد، لذا ادراکات کثیر دلیلی بر تایید و پذیرش پلورالیسم نخواهد بود.

۵- عنایت الهی

مبنای پنجم مولف برای پذیرش پلورالیسم مسئله دستگیری پیران کامل است که مولوی بر آن تاکید بسیار نموده است. اینان گاه پنهان و گاه آشکار، گاه از نزدیک و گاه از دور به دستگیری طالبان صادق می پردازند.

«چنین است که در طریق طلب، طالبان صادق را به هر نامی و تحت هر لوایی و در تعلق و تمسک به هر مسلکی و مذهبی دو را دور دستگیری می کنند و به مقصد می رسانند.» (۲۵)

آنچه را که مولوی مطرح می کند در واقع عنایت الهی است. یعنی عنایت الهی گاه از مسیر دستگیری کامل نصیب انسان می شود. نکته اینجاست که آیا عنایات الهی در هر حال شامل انسان می شود؟ آیا اگر طالب صادق از هر مسلک و مذهبی پیروی کند مشمول عنایت حضرت حق می شود یا سالک باید راه حق را طی کند؟! آیا پیر طریقت و انسان کاملی که مولوی

مطرح می کند تابع شریعت محمدی نیست؟

کسانی که بر مبنای عقل و فطرت خود راه هدایت را انتخاب کنند عنایت الهی شامل حالشان می شود. چنانکه قرآن کریم می گوید:

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ

کسانی که هدایت یافتند (خداوند) بر هدایت آنها افزود و پاداش تقوایشان را به آنها داد. (محمد ۱۷)

و ان الله لها دالذین آمنوا الی صراط مستقیم
همانا خداوند کسانی را که ایمان آوردند به راه راست
هدایت می کند. (حج ۵۴)

اگر دستگیری هادی یا هادیان دیده و نادیده شامل همه
افراد می شود، پس چرا عده‌ای راه کفر و ضلالت را پیشه
می کنند؟ یا باید بگوییم که هدایت و ضلالت معنای
واضح و روشنی ندارد که از لوازم پلورالیسم همین
معناست و یا باید ادعا کرد که آنها نه در طریق طلب
بوده‌اند و نه طالب صادق. اما در اینجا این سوال مطرح
است که ملاک در طریق طلب بودن و یا طالب صادق
بودن چیست؟

آیا اینها معنای واحدی دارند یا معانی کثیر دارد؟ اگر به
صراطهای مستقیم قایل شویم هر کس (حتی اهل
ضلالت) می تواند ادعا کند که در طریق طلب‌اند. ایشان
در ادامه مطالب فوق می گویند.

«مسلمانان، همه پویندگان راه حق را نهایتاً مسلمان می
دانند. (تفسیری از ان الدین عند الله الاسلام) و
مسیحیانی چون کارل رانر. Rahner نیز همه حق
جویان را مسیحیان نهانی یا مسیحیان بی عنوان می
شمارند.» (۲۶)

ایشان آیه فوق را به غلط تفسیر می کنند، چرا که این
مفاد با خود آیه ناسازگاری دارد. کُل آیه چنین است:

ان الدین عند الله الاسلام و ما اختلف الذین اوتوا
الکتاب الا من بعد ما جائهم العلم بغیا بینهم و من یکفر
بآیات الله کان الله سریع الحساب

دین در نزد خدا اسلام است و کسانی که کتاب آسمانی
داشتند اختلافی در آن ایجاد نکردند، مگر بعد از علم و
آگاهی، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خودشان. و
هر کس به آیات خدا کفر بورزد (خداوند به حساب او
می رسد، زیرا) خداوند سریع الحساب است. (آل
عمران ۱۹)

قبلاً اشاره کردیم که همه پیامبران مردم را به اسلام
دعوت می کردند و خود را مسلمان می دانستند. همه
ادیان حقه الهی قبل از تحریف، اسلام نامیده شده‌اند. هر

دینی در مقطع خاص خود حجیت داشته و در مقطع
بعدی که دستخوش تحریف شده یا پاسخگوی همه
نیازهای انسان تکامل پذیرش نبوده منسوخ می گردد. آیه
نیز اشاره دارد که افرادی با وجود آنکه فهم مطابق با
شریعت پیامبر خود داشتند به مخالفت با آن پرداختند.
کسی هم که دین پیامبر خود را نپذیرد علی رغم ادعای
پلورالیسم کافر خواهد بود. در آیه زیر با صراحت
پذیرش هر دینی غیر از دین پیامبر خاتم را - که مرحله
نهایی و کامل اسلام همه انبیای پیشین است - نفی
می کند. یعنی اگر انسان غیر از اسلام دینی را انتخاب کند
از او پذیرفته نخواهد شد.

وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي
الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ

و هر کس غیر از اسلام دینی را برگزیند از او پذیرفته
نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است.

(آل عمران ۸۵)

با توجه به این نکته که قرآن همه ادیان الهی را اسلام
می داند، لذا در این آیه مراد از اسلام همان شریعت
محمدی است. به بیان دیگر هر دینی غیر از شریعت
محمدی اسلام است. و چون قرآن می گوید هر کس غیر
از اسلام دینی را برگزیند از او پذیرفته نخواهد شد باید
مراد سایر ادیان الهی باشد، که شریعت محمدی ناسخ
آنهاست.

۶ - اسم هادی خداوند

مبنای ششم دکتر سروش برای پذیرش پلورالیسم، اسم
هادی خداوند است. از نظر ایشان لازمه تجلی اسم هادی
حق این است که عموم انسانها هدایت یافته باشند، نه
آنکه جمع قلیلی از افراد به هدایت برسند.

«می توان پرسید اگر واقعا امروزه از میان همه طوایف
دیندار (بی دینان به کنار) که به میلیاردها نفر می رسند،
تنها اقلیت شیعیان اثنا عشری هدایت یافته‌اند و بقیه
همه ضال و کافرنند (به اعتقاد شیعیان) و یا اگر تنها
اقلیت دوازده ملیونی یهودیان مهتدی‌اند و دیگران همه

مطروود و مردودند) به اعتقاد یهودیان) در آن صورت هدایتگری خداوند کجا تحقق یافته است و نعمت عام هدایت او بر سر چه کسانی سایه افکنده است و لطف باری (که دستمایه متکلمان در اثبات نبوت است) از که دستگیری کرده است؟ و اسم هادی حق در کجا متجلی شده است؟» (۲۷)

در تقد عبارات فوق چند نکته را باید یادآور شد.

الف: آیا معنای هدایتگری خداوند این است که افراد از روی اختیار هدایت را بپذیرند یا از روی اجبار؟

ولو شئنا لاتیناکل نفس هدیها
اگر می خواستیم به هر انسانی (از روی اجبار) هدایتش
رامی دادیم. (سجده ۱۳)

اگر بنا شود که پذیرش هدایت اختیاری باشد، قطعاً کسانی که آن را نپذیرند غیر مهتدی و ضال و کافر خواهند بود. لازمه لطف باری این است که دستورهای هدایت را به آنها عرضه کند، خواه بپذیرند یا نپذیرند.

از همین جاست که قرآن می گوید پس از آنکه پیامبران آمدند و حجت را بر مردم تمام کردند، بر اساس عدل میان آنها حکم خواهد شد. یعنی این گونه نیست که هر کس از هر مسیری حرکت کند خود را هدایت شده تلقی کند.

ولکل امة رسول فاذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط و هم لا یظلمون

و برای هر امتی پیامبری هست. پس هنگامی که پیامبرشان آمد (و حجت بر آنها تمام شد) بر اساس عدل میان آنها حکم خواهد شد و بر هیچ کس ستم نخواهد شد. (یونس ۴۷)

ب: خداوند هم اسم هادی دارد و هم اسمهای جبار، قهار و... که این اسامی نشانه آن است که بر کافران سخت خواهد گرفت و آنها را مجازات خواهد کرد.

ج: اگر کسانی برای شناسایی راه حق تلاش کنند ولی بفرض راه راست را پیدا نکنند، طبق آیات قرآنی خداوند بر اساس عدل با آنها رفتار خواهد کرد و نباید نگران حال آنها باشیم. اما اگر کسانی تلاش نکنند و یا راه راست را بیابند و در آن مسیر گام نگذارند قطعاً کافر خواهند بود و دچار عذاب الهی خواهند شد.

دکتر سروش در ادامه مباحث فوق می گوید:

«آنچه در اینجا راهزنی می کند عناوین کافر و مومن است که عناوین صرفاً فقهی - دنیوی است (و نظایرش هم در شرایع و مسالک وجود دارد) و ما را از دیدن باطن امور غافل و عاجز می دارد. داشتن این گونه تمایزات ظاهری در مقام تحقیق و نظر دوختن در عالم از روزن اسم هادی خداوند و اساس هدایت و نجات را در طلب



صادقانه و عبودیت حق جستن و نه ارادت ورزیدن به این یا آن شخص یا عمل کردن به این یا آن ادب، یا وابسته ماندن به این یا آن حادثه تاریخی و حکم قشر را از حکم لب جدا کردن و ذاتی دین را از عرضی آن باز شناختن و شریعت و حقیقت را در جای خود نشانندن» (۲۸)

عناوین کافر و مومن را که ایشان صرفاً فقهی - دنیوی می داند قابل پذیرش نیست. دستورات فقهی که در رابطه با فعل مکلفین است تنها جنبه دنیوی ندارد، بلکه جنبه اخروی هم دارد. دستورات فقهی نیز همانند دستورات مسلکها و آیینهای مختلف بشری نیست. بر اعمال فقهی مصالحی مترتب است که فقط جنبه دنیوی ندارد. اینهم که گفته می شود: «کرامت به تقوا است و تقوا هم صفتی واقعی است و به اسلام صوری فقهی هیچ ربطی ندارد.

یک کافر فقهی می تواند انسانی پارسا باشد و یک مسلمان فقهی می تواند فردی ناپارسا باشد و کرامت به همان پارسایی واقعی است» (۲۹) مطلب قابل نقدی است چرا که کافر فقهی نمی تواند متقی باشد. طبق آیه «قالت الاعراب آمنا قل لم یؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم

اعراب گفتند: ایمان آورده ایم. بگو ایمان نیاورده اند. بلکه بگوئید اسلام آورده ایم و هنوز ایمان در قلبهای شما وارد نشده است.» (حجرات ۱۴)

اسلام غیر از ایمان است. یعنی مرتبه مومن بالاتر از مرتبه مسلمان است. همان طور که مرتبه متقی بالاتر از مرتبه مومن است و همچنین مراتب بالاتری وجود دارد. یعنی ممکن است کسی مسلمان باشد ولی مومن و متقی نباشد، ولی هرگز کسی نمی تواند مومن و متقی باشد ولی مسلمان نباشد. اگر در قلمرو اندیشه دینی سخن می گوئیم تقوا ملاک دارد و ملاک آن را نیز باید از درون دین (که مشخص کرده است) طلب کرد. فرد مومن و متقی نیز کسی است که به احکام فقهی التزام بیشتری تا فرد مسلمان دارد. فرد متقی علاوه بر التزام به واجبات و پرهیز از محرّمات توجه بسیاری به انجام مستحبات و

پرهیز از مکروهات دارد. اساساً دستورات عملهای دینی از عقاید گرفته تا احکام و اخلاقیات یک سلسله آثار تکوینی بر روح و روان انسان می گذارد که اگر فرد اعتقاد و التزام به آنها نداشته باشد از آن آثار بری خواهد بود و لذا بر اساس مبانی اسلامی نمی توان او را متقی تلقی کرد. درست است که هر مسلمانی الزاماً متقی نیست، ولی هیچ کافر فقهی نیز نمی تواند متقی باشد و لزومی هم ندارد که «فضایل اخلاقی را برتر از عادات فکر و عمل دینی» (۳۰) دانست، بلکه باید در کنار التزام به اعمال دینی از فضایل اخلاقی نیز برخوردار بود. مجموعه عقاید صحیح و التزام به احکام عملی فقهی و اخلاقی است که انسان را متقی می سازد.

۷ - ناخالصی امور عالم

مبناى هفتم دکتر سروش برای پلورالیسم وجود ناخالصیها در عالم است. چون هیچ چیز خالص در این جهان یافت نمی شود، لذا همه ادیان مخلوطی از حق و باطل اند. به گفته ایشان :

«به راستی اگر یکی از این فرقه های دینی حق خاص بود و بقیه باطل محض، هیچ خردمندی در تمیز حق از باطل و در انتخاب حق درنگ نمی کرد.» (۳۱)

همان طور که بارها گفته ایم ایشان همه ادیان را در یک سطح مطرح می کند و میان اسلام که دین حق است و ادیان منسوخ فرقی نمی نهد. اگر کسی ادعا کند که حق و باطل در ادیان یهود و مسیحیت در هم آمیخته شده اند به گزاف سخن نگفته است، چرا که متن اصلی آنها امروزه در دسترس ما نیست، اما در اسلام هم کتاب تحریف نشده وجود دارد و هم مجموعه عظیم سنت نبوی و علوی. اگر گفته شود که در مورد تفسیر برخی آیات و روایات اختلاف نظر وجود دارد باید گفت در آنچه موجب انتخاب دین می شود اختلاف نظر چندانی وجود ندارد. در مورد اختلاف مذاهب اسلامی نیز باید گفت که انگیزه انتخاب یک مذهب و مخالفت با مذاهب دیگر صرفاً اختلاف فهمها یا آلوده بودن افهام

بشری "نیست، عوامل دیگری در کار است که نیازی به طرح آنها در اینجا نیست. اگر هم در روایات ما احادیث مجعول وارد شده، به گونه ای که به زعم ایشان «کار را بر عاملان دین در تمییز صحیح از سقیم دچار صعوبت کرده است»، این امر موجب نمی شود تا برای هم ادیان یا مذاهب حقانیت قایل شد. در طول تاریخ اسلام، عالمان راستین با بهره گیری از کتاب و سنت به نقد و بررسی احادیث پرداخته اند و صحیح و سقیم را از یکدیگر بازشناخته اند.

اگر هم برخی عالمان شیعه نظیر محدث نوری ادعا کرده اند که برخی آیات قرآن حذف شده است (نه آنکه آیات موجود تحریف شده یا آیاتی به قرآن افزوده شده است) با نقد و بررسیهای عالمانه این ادعا باطل شده است. ایشان می گوید:

«آیا اگر حیات مبارک پیامبر طولانی تر می شد و یا وقایع تاریخی مهم دیگری در طول عمر ایشان رخ می داد، حجم قرآن از اینکه هست بسی افزون تر نمی گشت؟ و کتاب مرجع مسلمانان واجد نکته های روشنگر بیشتری نمی شد؟ مگر قرآن پایه پای حوادث زمانه رشد نیافته و پیش نیامده است؟»

مگر خداوند دین خود را متناسب با عمر پیامبر تنظیم کرده است که اگر افزایش پیدا می کرد قرآن بیش از این می شد و اگر عمر پیامبر کمتر می بود حجم قرآن نیز کاهش می یافت. مگر آیات قرآنی نظیر:

«انا انزلناه فی لیلۃ القدر» (قدر. ۱)

بر این نکته تاکید ندارد که قرآن در شب قدر به صورت دفعی نازل شده و در خلال سالهای عمر پیامبر فقط نزول تدریجی داشته است؟ اگر در طول حیات پیامبر آیاتی نازل نشده باقی می ماند دیگر در آخرین سال عمر پیامبر آیه نازل نمی شد که «الیوم اکملت لکم دینکم» (مانده ۲).

۸ - خویشاوندی حقایق با یکدیگر

بنای هشتم ایشان خویشاوندی حقایق با یکدیگر است

و اینکه «هیچ حقی با هیچ حق دیگری بی مهر و ناسازگار نیست». از نظر ایشان نباید به حق رنگ و انگ غربی و شرقی زد و حق شناسان همواره باید به موزون کردن مستمر حق خویش باحقهای دیگران بپردازند. ایشان از این مطلب چنین نتیجه می گیرند:

«مدلول این سخن این است که در بنا کردن کاخ رفیع حق همه مشارکت دارند، و بل از همه باید شرکت خواست. و آن عمارت را بر دوش جمع باید نهاد. دیگران را از قلم انداختن و خود را غافلانه مستغنی از دیگران پنداشتن شرط خرد ورزی و ادب حق جویی نیست.» (۳۲)

آنجا که انسانها به جستجوی حق می پردازند، باید همه شرکت جویند، اما آنجا که خداوند حقها را مشخص کرده است دیگر جای مشارکت انسانها وجود ندارد. در دین نیز ما با حقهایی سروکار داریم که خداوند ارائه داده است. (الحق من ربک/ آل عمران ۶۰) و دیگر جایی برای مشارکت انسانها نیست. فقط انسانها در کشف حقهای الهی می توانند براساس موازین خاص تلاش اجتماعی داشته باشند.

۹ - تعارض ارزشها

تعارض ارزشهای اخلاقی مبنای نهم مؤلف بر پذیرش پلورالیسم است. قبلاً اشاره کردیم که برخی از متفکران غربی پلورالیسم اخلاقی را مطرح کرده اند و برای تایید آن تعارض ارزشهایی چون مساوات و آزادی را مثال زده اند. از نظر ایشان:

«هیچ برهانی اقامه نشده است بر اینکه فی المثل عدل و آزادی کاملاً قابل جمعند و بل همه تجارب بشری بر معارضت آنها گواهی می دهند و لذا افراد و جوامع در نهایت به تخییر می رسند و یکی را بر دیگری ترجیح می دهند.

هیچ معلوم نیست که سخی بودن بهتر است یا شجاع بودن یا مجاهد بودن یا عفیف بودن یا شاکر و صابر بودن یا قانع و زاهد بودن یا حکیم بودن بل هیچ معلوم نیست که همه این فضایل با همه در شخص واحد

(شاید بجز نوادری) قابل جمع باشند.

بالاخر از این، داوری در تنگناهای خاص اخلاقی به هیچ رو اصل و شیوه واحد ندارد و از کثرتی واقعی و متعارض برخوردار است: شخص بینوای تنگدستی که فرزندانش در معرض تلفند، آیا رواست که از شخص تنگدست دیگری بدزد که فرزندان او هم معرض تلفند و به زحمت نانی بر ایشان گرد آورده است؟ چرا فرزندان دومی بر اولی ترجیح داشته باشند؟ در اینجا ناچاریم که یا هر دو کار را (دزدی و خویشتنداری) مدح کنیم یا هر دو را ذم کنیم.»

در عبارات فوق ایشان سه مسئله را مطرح کرده اند، که بحث تفصیلی آنها را باید در مباحث «فلسفه اخلاق» مطرح کرد. در اینجا بدون آنکه از میانی این مسائل سخن بگوییم به اشاره نکاتی را یادآور می شویم.

اولاً برای اینکه اثبات کنیم میان برخی ارزشهای مثل عدل و آزادی تعارض هست در ابتداء باید آنها را تعریف کرد، سپس مصادیق تعارض آنها را مشخص و معین نمود. هیچ برهانی نمی توان اقامه کرد که همواره عدل و آزادی قابل جمع نیست. حداکثر مطلبی که می توان گفت این است که در برخی موارد بایکدیگر قابل جمع نمی باشند. در این گونه موارد هم باید به اصل حاکم رجوع کرد. همان طوری که اگر میان راستگویی و حفظ جان یک انسان بی گناه تعارض پیش آید حفظ جان اصل حاکم تلقی خواهد شد و باید از راستگویی دوری جست. در تعارض میان آزادی و عدالت نیز اصل حاکم عدالت است. غربی ها نیز که از تعارض این دو سخن می گویند هیچ یک را درست معنا و تبیین نمی کنند. علاوه بر این پلورالیستها باید راه حل تعارض میان آزادی و مساورت را بیان کنند. صرف تعارض میان ارزشها موجب پذیرش پلورالیسم یا نفی آنها نخواهد بود. چرا که هم پلورالیستها و هم وحدتگراها با این مشکل روبرو هستند و باید راه حل خود را ارائه دهند تا به داوری میان راه‌حلهای آنها پرداخت.

ثانیاً اینکه گفته شد معلوم نیست که سخنی بودن بهتر

است یا شجاع بودن یا مجاهد بودن یا عقیف بودن باید در جواب گفت که هر صفت اخلاقی جایگاه خاص خود را دارد و فقط اگر در مواردی تعارض پیش آید اصل حاکم ملاک است. و میان سخاوت و شجاعت و عفت تعارضی وجود ندارد و این هم که گفته شده «هیچ معلوم نیست که همه این فضایل با هم در شخص واحد قابل جمع باشند.» قابل تأمل است، چرا که بنا نیست همه انسانها همه صفات اخلاقی را داشته باشند. به بیان دیگر در همه افراد همه صفات اخلاقی را در وجود خود به فعلت نمی‌رسانند. می دانیم که کمال ذو مراتب است و هر فرد با تخلق به تعدادی از فضایل اخلاقی مرتبه‌ای از کمال را به دست می آورد و این تنها انسان کامل است که همه صفات اخلاقی را در بالاترین مرتبه خود جمع می کند. و اینکه در طول تاریخ قلیلی از افراد از همه صفات اخلاقی برخوردار بوده‌اند دلیلی بر تایید پلورالیسم اخلاقی نمی‌باشد.

ثالثاً داوری در تنگناهای خاص اخلاقی نیز موجب نمی شود تا ما در انتخاب ارزشها دچار تردید شویم، بویژه آنجا که یک نظام اخلاقی کاملی را پذیرفته ایم که دقیقاً ارزشها را برای ما مشخص نموده است. و گاه در همین تنگناهاست که فعلی اخلاقی تلقی می شود. در موردی که «شخص بینوای تنگدستی که فرزندانش معرض تلفند آیا رواست که از شخص تنگدست دیگری بدزد که فرزندان او هم معرض تلفند و به زحمت نانی بر ایشان گرد آورده است.» داوری اخلاقی چندان مشکل نیست. در شرایطی که هر دو فرد مساوی هستند اگر فرد اول دست به دزدی نزند فعل اخلاقی انجام داده است، چرا که دیگری را بر خود ترجیح داده است و در عین حال دزدی هم نکرده است. در شرایطی دزدی (در حد حفظ جان) بدون اشکال می بود که این کار وی موجب نابودی دیگری نمی‌شد.

قیاس ناپذیر بودن فرهنگها را نیز ایشان به تبع متفکران غربی از مصادیق بارز پلورالیسم دانسته‌اند. البته تکرر فرهنگها به معنای پذیرش پلورالیسم دینی نیست. و

متأسفانه اینها را مولف خلط کرده است. چنانکه می گوید:

«از پلورالیسم فرهنگی و اخلاقی تا پلورالیسم دین راهی نیست.» (۳۳)

اینکه زندگی فردی و اجتماعی انسانها متنوع است و ما در این عالم با فرهنگهای مختلف روبرو می شویم؛ از حقانیت ادیان مختلف را اثبات می کند و نباید چیزی می شود تا به زعم دکتر سروش انسانها، بلکه در الگوهای خود در نظر بگیرند. دین واحد و انحصاری و سربرخاسته های مختلف تحقق پیدا کند، همان گونه که ادیان گوناگون در فرهنگها و جوامع مختلف حضور داشته اند. آیا مسیحیت یا اسلام که در جوامع مختلف ظهور کرده اند همه آن جوامع از یک نوع فرهنگ برخوردارند؟ اینک قرآن پیامبران را به عنوان الگو مطرح می کند. نشانه آن است که انسان فقط با پذیرش یک الگو یا صراط مستقیم واحد می تواند به کمال برسد.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ

در وجود پیامبر الگوی خوبی برای شما وجود دارد. (احزاب ۲۱)

مطالب زیر نیز از ایشان قابل بررسی است.

«بنا بر نظریه حکیمان هر انسان نوعی است منحصر به فرد و کمال هیچ انسانی، کمال دیگر نیست و لذا هیچ انسانی به طور تام الگوی انسان دیگر نیست. بلکه پیش از یک انسان کامل داریم، (بر خلاف درک رایج از نظریه انسان کامل صوفیان) و به همین سبب نمی توان از انسانها خواست که همه مثل یک انسان کامل یا انسان یکسان برخوردار باشند. از صراط واحد واحد راهی باشند.» (۳۴)

اینکه هر انسان نوعی، منحصر به فرد است و هر انسانی کمالات خاصی را به دست می آورد و از آنها نباید انتظار داشت که از فضایل یکسان برخوردار شوند نمی توان نتیجه گرفت که هر انسانی صراط خاصی دارد و نباید همه انسانها صراط واحد داشته باشند. می دانیم که کمال دارای مراتب طولی است و هر انسانی

مرتب به ای خاص از کمال را به دست می آورد. اینهم که حکیمان گفته اند هر انسانی نوعی منحصر بفرد است و کمال هیچ انسانی کمال دیگری نیست مرادشان این نبوده که کمالات انسانها عرضی است، بلکه منحنی کمال انسان را ذو مراتب می دانستند و معتقد بودند که اگر انسانها در صراط واحد حرکت کنند، چون استعدادها و توانمندیها به فعلیت رسیدن آنها متفاوت است، لذا هر انسانی با اختصاص در مرتبه ای از مراتب کمال را به دست خواهد آورد. از آنجا که کمال انسان یک امر حقیقی است نه اعتزالی، هر چه راهی که انسان داشته باشد یا اعمالی را که انجام دهد تا به ترقی بر روح و روان وی بر جای می آید، هر چه با هر نوع دین یا اخلاقی نمی آید، برای کمال او جزوئی خود دست یافت. اینهم که هر انسانی بخلاف دیگر شرایط روحی خاص خود را دارد نمی تواند به کمال خود برسد. هر کس باید «دین ویژه خود و اخلاق ویژه خود و شرایط وجود خود و صراط ویژه خود برای گشودن آن کمال» (۳۵) داشته باشد.

۱۰ - تقلیدی بودن ایمان

آخرین مبنای دکتر سروش برای پذیرش پلورالیسم، فقدان «فقدان عوام الناس» است. چون عموم مردم، ایمانشان محدود و تقلیدی است نه استدلالی و هر کس دینی را می پذیرد که در جامعه اش رواج دارد و محققاتی که از سر عقلین، بر مبنای نظر خود را انتخاب می کنند، اینک تقلیدی باید. پلورالیسم دینی را پذیرفت. ایشان زبان عامه عموم را می گویند، بلکه عموم مردم عالم را این آیه

وَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْحَنِيفِ الَّذِي آتَىٰ آبَاءَكَ قَبْلَهُ لَا مَمْلُوكَ مِنْهُ قَبْلَهُ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفٰكِرِينَ

اگر بنا بود که عامه مردم بر دین اجداد خود باشند هرگز افراد به پیامبران ایمان نمی آوردند. (زخرف ۲۲)

هر پیامبر صاحب شریعتی که مبعوث می شد مردم را به دینی غیر از دین پیامبر قبلی خود فرا می خواند و حتی پیامبران تبلیغی به دین تحریف نشده مردم را دعوت می کردند و گروههای

بسیاری نیز آن را می‌پذیرفتند. قرآن کریم مسئله تقلید افراد را مطرح کرده و آنها را مطرود اعلام می‌کند. بسیاری از افرادی که با پیامبر جدید مواجه می‌شدند می‌گفتند: ما آیین پدران خود را پذیرفته‌ایم و نمی‌خواهیم آن را رها سازیم.

ما سمعنا بهذا فی ابائنا الاولین

ما این سخنان را از نیاکان خود نشنیده‌ایم. (مومنون ۲۴)

اما این موضعگیری مقلدان و مخالفان موجب نمی‌شد تا آنها از پذیرش آیین جدید سرباز زنند و خود را پلورالیست تلقی کنند. از همین جاست که قرآن تقلید آنها را محکوم می‌کند و تلویحاً این نکته را بیان می‌کند که افراد می‌توانند ایمان محققانه (در حد توان فکری خود) داشته باشند.

و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما القینا علیه ابائنا او لو کان اباهم لاتعقلون شیئاً و لا تهتدون و هنگامی که به آنها گفته می‌شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می‌گویند: ما از آنچه که پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌کنیم. هر چند که پدران آنها چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافته بودند. (بقره ۱۷)

اساساً عدم پذیرش و ایمان به یک مکتب و مذهب صرفاً مسایل عقلی نیست. یعنی این گونه نیست که اگر افرادی یک دین جدید را نپذیرفتند به جهت عدم دریافت حقانیت آن باشد. طبق آیات قرآنی پیروی از هوا و هوسهای نفسانی، جدال جویی، عناد ورزی و چند عامل دیگر موجب می‌شود تا انسان در مقابل حق موضعگیری کند و آن را نپذیرد. اینکه قرآن کسانی را که تعقل و تفکر نمی‌کنند سرزنش می‌کند به این علت است که آنها قدرت اندیشه و تفکر را دارند و با اختیار خود می‌توانند راه و مسیر خود را انتخاب کنند. و این گونه افراد مقصودند. چنانچه کسی پیرامون دین جدید تحقیق کند و بفرض به نتیجه نرسد قاصر خواهد بود و خداوند به عدل خود با او رفتار خواهد کرد.

ایشان معتقدند که «در دین شریعتی، سخن از نزدیک شدن به یکدیگر نمی‌توان گفت هر طایفه از متفکران

باید به همان عمل کنند که مفتی شان می‌گوید. هیچ فقیهی تا کنون ندای پلورالیسم را در نداده است.» (۳۶)

علی‌رغم گفتار فوق ادیان الهی با یکدیگر مشترکات بسیار دارند و در همین زمینه نیز می‌توانند به یکدیگر نزدیک شوند. چنانکه قرآن در خطاب به اهل کتاب می‌فرماید:

قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لانشرك به شیئاً و لایتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله

بگو ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم. اینکه جز خدا را نپرستیم و برای او شریکی قایل نباشیم و هیچ یک از ما دیگری را به جای خداوند، به خدایی برنگزیند. (آل عمران ۶۴)

آنچه که امروزه برای متفکران ادیان الهی مطرح است توجه به وجوه اشتراک ادیان ابراهیمی است. پذیرش مشترکات نیز به معنای تأیید پلورالیسم نیست. چرا که یک مسلمان که دین خود را کاملترین دینها و پیامبر خویش را نیز خاتم می‌داند نمی‌تواند به پلورالیسم اعتقاد پیدا کند. پلورالیسم به نفی خاتمیت می‌انجامد، چرا که خاتمیت تنها به این معنا نیست که پس از پیامبر اکرم (ص) پیامبری نخواهد آمد، بلکه نسخ ادیان دیگر و پذیرش حقانیت دین خاتم نیز از لوازم آن است.

این سخن مولف نیز که هیچ فقیهی تاکنون ندای پلورالیسم نداده است. یکی دیگر از مطالب غیر منطقی این مقاله است. فقیهی که براساس اجتهاد (نه تقلید) به استنباطهای استدلالی دست یافته چگونه می‌تواند برای اندیشه‌ها و استنباطهای معارض حجیت و حقانیت قایل شود؟

در اینجا به نقد مقاله «صراطهای مستقیم» با اشاره به این نکته پایان می‌بخشیم که مطالب دیگری در این مقاله قابل تقدیمی باشد. مانند قایل شدن به قشر و لب و ذاتی و عرضی در دین و ... که سخن را به درازا خواهد کشاند و در فرصتی دیگر به آنها خواهیم پرداخت.

پی‌نوشتها

۲۳- برای مطالعه آیاتی که سایر انبیاء را نیز مسلمان خوانده

است بنگریدبر: مبانی رسالت انبیاء در قرآن صص ۹-۳۲۶

۲۴- کیان ش ۳۶ ص ۱۰

۲۷ و ۲۶ و ۲۵- همان ص ۱۱

۲۸- همان ص ۱۲

۲۹- فربه‌تر از ایدئولوژی ص ۳۲۲

۳۰ و ۳۱- کیان ش ۳۶ ص ۱۲

۳۲- همان صص ۴-۱۳

۳۳ و ۳۴- همان ص ۱۴

۳۵ و ۳۶- همان ص ۱۵

1. ARCHARD, D: PHILOSOPHY AND PLURALISM, PP 90-91

2. JHON HICK: PROBLEMS OF RELIGIOUS PLURALISM, P28

3. BERLIN: CHAPTERS IN THE HISTORY OF IDEAS

4. CHARLES LARMORE; THE MORVALS OF MODERNITY, P137

5. WILLIAMS, B.I: ETHICS AND THE LIMITS OF PHILOSOPHY (PHILOSOPHY AND PLURALISM, P97)

6. CHARLES LARMORE: THE MORALS OF MODERNITY P153,163-7

7. PRINGTON, R.A: DEFENCE OF ETHICAL RELATIVISM, P228

8. TOYNBEE, A: CHRISTIANITY AMONG THE RELIGIOUS OF THE WORLD, P111

9. HICK, I: THE RAINBOW OF FAITHS, PP106-8

10. AUGUSTINE: CONFESSIONS, P257

11. ARCHAR, D: PHILOSOPHY AND PLURALISM, P132

۱۲- کیان ش ۳۶ ص ۲

۱۳- همان ص ۳

۱۴- همان ص ۴

۱۵- نگاه کنید به دیگر نوشته‌ها: مبانی رسالت انبیاء در قرآن

صص ۱۸۸-۱۹۰

۱۶- همان صص ۱۹۸-۹۹

۱۷- کیان ش ۳۶ ص ۵

۱۸- همان ص ۶

۱۹- همان ص ۷

۲۰- همان ص ۸

۲۱ و ۲۲- همان ص ۹